

رسانه آترناتیو

از: همایون ایوانی

۱- پیش درآمد

دور جدیدی از مباحثات درباره نزدیک‌سازی فعالیت‌های عملی و نظری چپ آغاز شده است. مباحثاتی که رنگین‌کمانی از طرح، نظر و گمانه‌زنی سیاسی را به همراه خود آورده است. «کهنه»هایی که پوششی «نو» می‌خواهند و «نو»آوری‌هایی که در چارچوب «کهنه» تنفس می‌کنند... «تجرباتی» که تمامی «گذشته» را به سُخره می‌گیرند و «گذشته»ای که به «تجربیات» خویش ایمانی لایزال و ابدی دارد... مدعیان طبقه‌ای مقدس که در جایگاه طبقاتی دیگری سنگر گرفته‌اند و طبقه‌ای که هم‌چنان بی‌سر و سامانی خویش را درمان نکرده است... آیا در این وضع فعالین چپ امیدی به پیشرفت امر جنبش می‌توانند داشته باشند؟

تلاش نوشته‌ای که در سطور آتی خواهید خواند؛ در این است که نشان دهد چپ، راهی برای درگذشتن از وضع کنونی و دست‌یابی به سطح بالاتری از حضور اجتماعی و سیاسی گشوده است. این راه می‌تواند به راحتی مسدود شود و توان‌های بالقوه و بالفعل جنبش را برای یک دوره زمانی دیگر به کژراه بکشاند و یا این که با تلاش مستمر و دل‌سوزانه فعالین جنبش، افقی را بگشاید که احتمال موفقیت آترناتیو چپ در چالش‌های طبقاتی پیش‌رو افزایش یابد. به بیان دیگر، اگر حادثه را محل برخورد ضرورت‌ها بدانیم، چنین حادثه‌ای، یعنی شکوفایی آفرینشگری چپ در تمامی زمینه‌ها، بسیار محتمل است و این امر امیدهایی را در دل همه فعالین و علاقمندان به امر کارگران و زحمتکشان برمی‌انگیزد.

با این همه، نگرش‌هایی هم‌چنان نگرانی برمی‌انگیزند و تخم ناامیدی و بدبینی را می‌افشانند؛ چرا که با پوششی دیگر، رویکردی مشابه با تجربیات چند ساله اخیر را دنبال می‌کنند. «اتحاد چپ کارگری» و «اتحاد عمل سیاسی پایدار» تجربیات پیشینی هستند که رویکردی مشابه را دنبال کرده‌اند. ماهیت نامناسب چنین رویکردی در ترکیب گروه‌ها و یا افراد، این یا آن بند پیش‌نهادی در پلاتفرم، موضع راست یا چپ‌روانه در وقایع چند ساله اخیر نیست، بلکه این روند تکرارشونده و کلیدی است که وحدت را در «بالا» می‌جوید، میان گروه‌ها و سازمان‌هایی که قادر به سازمان‌گری نیروهای خودشان نیز نیستند چه رسد به سازمان‌گری یک جنبش توده‌ای و کارگری. «حقوق ویژه» و روال نوشته و یا نانوشته بوروکراتیکی را به رسمیت می‌شناسند که موجب ترک وسیع فعالین مستقل چپ از تشکیلات‌های چپ سنتی شده است. با تاکید و جنگ و جدال فراوان موضوعی را به سایرین «حقنه» می‌کنند که نه موجب نزدیکی بیشتر که تخم انشقاق بعدی است. «پلاتفرمی» و یا «پیشنهادی» را روی میز می‌گذارند که از پیش توقع «پیوستن» دیگران به این «چارچوب» از پیش تعیین شده را دارند؛ در یک کلام درک بوروکراتیکی از روند هم‌گرایی چپ داشته و دارند.

چنین رویکردی، که در شکل بسیار ضعیف شده و از نفس افتاده‌اش در «نشست مشترک نیروهای کمونیست و چپ» نیز حضور دارد، همان خطری است که تمامی تلاش‌های پیشین را به بن‌بست کشانده و موجب از نفس افتادن تشکیلات‌های سنتی پیشین و نیز انواع «اتحاد»های بوروکراتیک سابق شده است.

گره‌گام دیگری که بر پیشرفت هدفمند روند هم‌گرایی صدمه می‌زند درک مکانیکی از بحران جنبش چپ و کمونیستی است. چنین درکی که علی‌رغم انتقاد ما و نیز نماینده «کومله» باز هم با اندک تغییراتی در بیانیه نشست مشترک در اوت ۲۰۰۱ آمده است، حاکی از نادیده گرفتن پیچیدگی پدیده بحران و محدود ساختن آن به عرصه تشکیلاتی و یا «تشتت سیاسی نظری» می‌باشد. در بیانیه پایانی نشست می‌خوانیم: «مانع عمده در راه انجام وظایف کمونیست‌ها پراکندگی و تشتت سیاسی نظری است. غلبه بر این پراکندگی و تشتت، تلاش همه کمونیست‌ها را می‌طلبد.»

بیانیه «پراکندگی و تشتت سیاسی نظری» را حادثه‌ای بدون پیوستگی تاریخی و طبقاتی درک می‌کند، و به همین دلیل در راه حل خود نسخه‌ای ارائه‌گرایانه و عجولانه صادر می‌کند؛ «تلاش همه کمونیست‌ها»!

گرچه وظیفه نوشته کنونی ارزیابی از بحران جنبش کمونیستی نیست ولی اجمالاً بایستی ذکر کرد که جنبش چپ ایران علاوه بر دلایل عمومی بحران در سطح بین‌المللی، از «عقب‌افتادگی تاریخی عنصر ذهنی» رنج می‌برد و این امر حاصل «گسست پیوسته» این جنبش با پیشینه خود و آسیب‌های جدی بر حافظه تاریخی جنبش طبقاتی-توده‌ای و پیشروان آن است. اگر چنین عقب‌افتادگی تاریخی‌ای را یک «روند دراز مدت» دریاپییم، آن گاه علاج آن را نیز در یک روند در خواهیم یافت. روندی که «تلاش همه کمونیست‌ها را می‌طلبد» ولی تنها با این تلاش به سامان نمی‌رسد. درهم‌تنیدگی رشد ارگان‌های سیاسی و صنفی کارگران و زحمتکشان با شکوفایی سیاسی نظری چپ، و نیز نوسازی و بازسازی ساختارهای تشکیلاتی منطبق با شرایط نوین داخلی و بین‌المللی و در این روند، تربیت نسل نوینی از رهبران سیاسی جنبش کارگری و چپ، چنان است که

ما را از اراده‌گرایی ساده‌لوحانه برای «حل» بحران جنبش کمونیستی دور نگه می‌دارد.

فریادهای خشم‌آلوده دن کیشوت‌های وطنی نه تنها موجب خنده ما نیست، بلکه نگرانی چندانی را برای این بخش از ورشکستگان سیاسی فراهم می‌آورد که بر پایان دوران خویش باور ندارند و هم‌چنان «دلیرانه» به آسیاب‌های بادی حمله‌ور می‌شوند و می‌کوشند شوالیه‌های وفاداری باشند که «غول» خیالی بحران را درهم شکسته‌اند.

این نگرانی آن گاه افزوده می‌شود که از چنین نقاط ضعفی راه برای حمله سوسیال دمکراسی راست برعلیه نشست کمونیست‌ها و فعالین چپ گشوده می‌شود. «برهان» در «تک‌برگی راه کارگر» از طرح چنین نکته‌ای در بیانیه «نشست مشترک» شادمانه سودجسته و به مجموع تلاش طیف وسیعی از فعالین چپ و کمونیست حمله‌ور می‌شود و هم‌سو با ایدئولوژی حاکم بر جهان کنونی به مخاطبینش اندرز «ایدئولوژی‌زدایی» چپ را می‌دهد. آن هم «ایدئولوژی» به مفهوم خود ساخته و قراردادی در ایدئولوژی بورژوازی که خود را «غیرایدئولوژیک» می‌خواند. مقاله‌نویس راه کارگر چنین می‌نویسد:

«نطفه شکست این‌گونه تلاش‌ها، در ایدئولوژیک (و نه طبقاتی) کردن هدف و معیار وحدت بوده است. فرقه‌ها نه بر مبنای مبارزه طبقاتی، بلکه بر مبنای اعتقادات و باورها می‌توانند جمع شوند.» (۱)

پیشنهاد به خلع سلاح تئوریک، تحت عنوان غیر«ایدئولوژیک بودن» مبارزه طبقاتی، همانا دعوت طبقه کارگر به منجلا ب ایدئولوژی بورژوایی است که ترمینولوژی تحریف شده آکادمیسین‌های ایدئولوژی حاکم را به خورد این طبقه بدهد. «ایدئولوژی‌زدایی» راه کارگر مبنای چرخش او به سوی پراگماتیسم بی‌مایه لیبرالی است. این امر شاخص دو سیستم فکری و دو ترمینولوژی متفاوت است، و در صورت لزوم، مبنای مباحثه نظری را از سطوح بسیار پایین تری بایستی با آن‌ها آغاز کرد. راه کارگر گرچه هنوز بخشی از واژگان «سرخ» را به مصرف می‌رساند اما تعبیر آن‌ها را واژگونه می‌کند و «سرخ» آن نیز نه از «خون بلکه از سرخاب» (۲) است.

علاوه بر این، مبحث فوق یکی از موارد متعددی است که نشان می‌دهد خشک اندیشان و چپ-لیبرال‌ها هم چون «هم‌زادان ناهمساز» از هم تغذیه کرده و یکدیگر را تقویت می‌کنند. یکی بیانیه «نشست» را به ابهام و پریشان‌اندیشی دچار می‌کند و دیگری از این فرصت وام‌جسته تا به تلاش طیف وسیعی از فعالین چپ به عنوان «فرقه‌گرا» حمله‌ور شود و متاع خود را به فروش برساند: «ایدئولوژی‌زدایی!»

در این کشاکش وظیفه‌ای که چپ نواندیش پیش‌رویش قرار دارد، طرح و پیشبرد وسیع‌تر راه حل ایجابی و سازنده خود برای روند برون رفت از بحران، و در عین حال نوسازی و بازسازی اندیشه و ساختار جنبش چپ انقلابی است. در سطور آتی به یکی از جنبه‌های مهم چنین روندی پرداخته خواهد شد. تلاشی که «آلترناتیو چپ» برای سازمان‌دهی و پشتیبانی از «رسانه آلترناتیو» بایستی به خرج دهد تا شاخصی برای شکوفایی دوباره‌اش باشد.

۲. پیش‌زمینه «رسانه آلترناتیو» و مباحثات نشست اوت ۲۰۰۱

طرح چنین موضوعی خلق‌الساعه نیست. برای پیوستگی بحث، ناچار به تکرار کوتاه برخی از موارد مرتبط با این موضوع هستیم. پیشاپیش از خوانندگانی که این بخش برایشان تکراری است عذر می‌خواهیم ولی چنین به نظر می‌رسد که بخش وسیع‌تری از خوانندگان به دلایل بسیار، نظیر پراکندگی جغرافیایی و سیستم خبر رسانی ناقص، از دسترسی به مجموع موضوعات محروم مانده‌اند.

از همان آغاز انتشار «گفتگوهای زندان»، به مناسبت‌های مختلف به ضرورت بازنگری جنبش چپ در سیاست رسانه‌ایش اشاره شده است. برای طرح چنین ضرورتی و در معرض توجه قرار دادن این موضوع راه بالنسبه طولانی‌ای طی شده است. برای مثال در شماره دوم گفتگوهای زندان در پاییز ۱۳۷۷ می‌خوانیم:

«...چپ ایران قادر به تنظیم حداقل روابط خود برای شکل‌گیری یک نشریه سراسری، یک رادیوی مشترک و قوی، استفاده مناسب و وسیع از وسایل ارتباطی جدید نظیر اینترنت و ایجاد یک شبکه ماهواره‌ای برای پخش برنامه تلویزیونی برای داخل ایران، نشده است. استفاده‌های پراکنده، محدود و کم محتوا از ابزارهایی که ذکرشان رفت، چیزی جز بازی با این رسانه‌های پر قدرت نیست. برای آنکه مردم ما را جدی بگیرند، نخست باید خودمان جدی عمل کنیم. برای آنکه مردم با ما وارد گفتگوی سازمان‌یافته شوند، نخست باید خودمان بتوانیم با هم گفتگوی سازمان‌یافته‌ای داشته باشیم.» (۳)

در پی‌گیری این نقطه نظر، از سوی برخی از زندانیان سیاسی و فعالین چپ در پاییز ۱۳۷۸ نامه سرگشاده‌ای تهیه شد که در شماره ۳ گفتگوهای زندان (زمستان ۱۳۷۸) نیز انتشار وسیع‌تر یافت. هدف از انتشار این نامه سرگشاده با عنوان «کمی جمعی‌تر، کمی کیفی‌تر، کمی رادیکال‌تر!»، ارائه کلیات یک طرح برای «نشریه مشترک چپ» بود. پیشنهادی که از سوی ارائه دهندگان، بدون نظرات و همیاری فعالین مستقل چپ و نشریات مستقل معنایی نمی‌یافت و نمی‌یابد. (۴) به همین دلیل در نشست اوت ۲۰۰۱ با توجه به حضور وسیع فعالین مستقل از کشورهای مختلف، «شورای زندانیان سیاسی چپ و برخی از فعالین مستقل» این طرح را به شکل وسیع‌تر ارائه داد. در توضیح طرح به ترتیب فریده ثابتی، همایون ایوانی و جابر کلبی به طور کوتاه به موضوع پرداختند. آن چه در این توضیحات مورد تاکید قرار گرفت عبارت بودند از:

الف. ضرورت استقلال ساختار، سازمان و کارکرد نشریه یا رسانه که در عین مشترک بودن، حفظ استقلال آن حائز اهمیت جدی است. چنین رسانه‌ای، با توجه به ارزیابی ما از سطح کنونی جنبش چپ، می‌تواند پیش درآمد مبارزه سیاسی نظری وسیع‌تر و نوزایی اندیشه چپ باشد. این

پیشنهاد شکل تلفیقی ای است که تشکل‌ها و در عین حال فعالین مستقل قادر به سازمان‌دادن همکاری متقابل خود می‌باشند.

ب. در حوزه «سیاسی، نظری» سازمان‌دادن به مباحثات نظری سمت یافته و در حوزه «سیاسی، خبری» ایجاد رسانه‌ای آلترناتیو در مقابل رسانه‌های بورژوازی و امپریالیستی که به «ساختن افکار عمومی» به سبک خودشان مشغولند.

ج. این رسانه آلترناتیو، در واقع ابزاری برای خروج از فرهنگ و نظریات محلی و محدود است و از طریق برقراری یک تماس سراسری در خارج و در مرحله بعدی داخل کشور زمینه‌های دست‌یابی به «بیان مشترک» را فراهم می‌سازد.

د. در عین حال بیان کار رسانه آلترناتیو، دماسنج واقعی پیشبرد نظریه‌چپ و میزان تاثیرگذاری بر افکار عمومی مردم است.

ه. این رسانه آلترناتیو، دالان ارتباطی مابین حاضرین در این جلسه و فعالین آتی نشریه، و نیروهایی که به دلایل نظری و یا عملی (بعد زمان و مکان) اینک با این مجموعه همکاری نمی‌کنند را به وجود می‌آورد.

و. گسترش چنین ارتباطاتی و جلب حمایت روشنفکران پیشرو و انقلابی به سوی همکاری با چنین رسانه‌ای به معنای نوسازی و نوزایی اندیشه‌چپ در عرصه‌ای وسیع‌تر است. این روند در حقیقت، روند مشروعیت‌چپ در عرصه اجتماعی گسترده‌تر می‌باشد.

ز. پیش‌برد این طرح نیازمند آن است که حداقل یک دوره دو ساله این امر به صورت منظم پیگیری شود.

بعد از ارائه طرح از سوی ما در روز نخست، نظرات متفاوتی در این باره اظهار شد ولی در روز دوم به طور مشخص با ارائه نظرات نماینده حزب کمونیست ایران، و تشابه آن در وجه عملی با پیشنهادات شورای زندانیان سیاسی چپ و برخی از فعالین مستقل و بدنبال آن حمایت «فعالین جنبش نوین کمونیستی» از این نظرات، امید پیشرفت مثبتی در کار شکل‌گیری رسانه آلترناتیو، اعم از نشریه، سایت اینترنتی و یا رادیوی مشترک و... افزایش یافت.

نماینده حزب کمونیست ایران در سخنان خود گفت:

«ما در جستجوی یافتن فرمول‌های نظری که به اصطلاح مبانی عمومی همگرایی و اتحاد عمل و غیره را بخواهد تئوریزه کند، نیستیم. برای ما بحث کنونی حتی یک بحث و یا یک جهت‌گیری ایدئولوژیک هم نیست، بلکه یک بحث سیاسی در چهارچوب امکانات و مقدرات واقعی چپ رادیکال است. پاسخ به نیازهای عاجلی است که جامعه فعلی ایران در شرایط سیاسی کنونی در دستور کار قرار داده است.» (۵)

به همین دلیل در نتیجه‌گیری عملی پیشنهادات زیر از سوی حزب کمونیست ارائه شد:

«... با توجه به این واقعیات آن چه مهم است ایجاد ظرف‌ها و پروسه‌ای است که به طیف‌بندی نیروها کمک کند. نیروهایی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند و هدف اعلام شده آن‌ها حکومت‌کارگری و برقراری جامعه سوسیالیستی است، می‌توانند در این پروسه شرکت کنند.

در دستور قرارداد جلسات هر ۳ ماه یک بار همه نیروها و روشن کردن دستور جلسات آن. ایجاد یک دفتر مشترک همه نیروهای چپ، ایجاد یک سایت اینترنتی مشترک، ایجاد یک رادیوی مشترک از هم اکنون مورد بحث قرار گیرد. روشن است که این اقدامات نباید مانع همکاری نیروهایی در میان چپ شود که از زمینه‌های بیشتری برای همکاری با همدیگر برخوردارند.» (۶)

علاوه بر این، فعالین مستقل نیز به نوبه خود از این ایده پشتیبانی کردند. سیاوش م. از امضاکنندگان طرح بر این جنبه تاکید داشت که: «رسانه، تلاش چپ برای اثرگذاری بر افکار عمومی و در واقع انتقال و ارتقاء آگاهی است.»

م. گ، به طرح دو نشریه با وظایف الف. سیاسی-خبری و ب. تئوریک-سیاسی پرداخت.

س. استمرار تماس پس از جلسه را نیازمند وجود نشریه دانست.

نماینده رادیو پویا نیز بر اهمیت رسانه و گسترش آن تا شبکه تلویزیونی تاکید کرد و طرح نشریه مشترک را منطقی دانست.

جابر کلیدی از امضاءکنندگان و مدافعین طرح بر ضرورت بحث نظری در جنبش کارگری تاکید کرد و نیاز به ساختاری که بتوانیم امکانات پراکنده‌امان را برای پاسخ بر مسائل عملی متمرکز کنیم و با استفاده از اهرم رسانه مشترک و مستقل چپ این ضرورت را پاسخ دهیم.

با این حال، و علی‌رغم پشتیبانی فعالین مستقل و چندین تشکل حاضر در جلسه، چنین پیشنهادی به دلیلی که هنوز بر ما معلوم نیست نه به نظر سنجی گذارده شد و نه در بیانیه پایانی به آن اشاره شد! اما در فاصله بین دو نشست ضروری است که روشن‌تر شود ما چه تصویری از «رسانه آلترناتیو» داریم و چرا ضرورت دارد که هر چه وسیع‌تر در تدارک آن بود.

۳. رسانه آلترناتیو

«...ما اغلب کاملاً به زبان‌های مختلف حرف می‌زنیم و بدین جهت هرگاه از ابتدای الفبا شروع نکنیم به هیچ وجه نمی‌توانیم با هم کنار آییم.» (۷)

گویی پس از گذشت یک قرن، «در» هم‌چنان بر همان پاشنه می‌چرخد که لنین در اوایل قرن بیستم نوشت. به همین دلیل ناچار به ذکر برخی مقدمات هستیم و از این رو از خواننده آشنا به این موضوعات عذر می‌خواهیم که برخی نکات را در اینجا دوباره گویی می‌کنیم، اما همان گونه که در قسمت‌های بعدی این نوشته خواهید دید، برای همین موضوعات بدیهی نیز، ما بدفهمی‌های مکرری را در سخنرانی‌ها و یا نوشته‌های منتقدین به طرح رسانه آلترناتیو مواجه شده‌ایم. چنین «پرت» بودن از موضوع نیز خودش حکایتی است که بر زحمت ما در این نوشته افزوده

است. امید می‌رود، دوستانی که چنین از موضع چپ سنتی و یا بوروکراتیک بر ما حمله‌ور می‌شوند، حداقل این توصیه پلخائف را توجه داشته باشند که «شرط مقدماتی انتقاد از یک پدیده، شناخت از آن پدیده می‌باشد.» (نقل به معنی از «تکامل نظریه مونیستی تاریخ»)

باری، به بحث اصلی یعنی «رسانه آلترناتیو» بپردازیم.

شاید چنین واژگانی در ادبیات سیاسی فارسی‌زبانان کمی نامأنوس باشد ولی ایده رسانه آلترناتیو بیش از سه دهه قدمت دارد. این بحث هنگامی در جوامع اروپای غربی طرح شد که سیستم حاکم، علی‌رغم جنبش‌های وسیع اجتماعی و سیاسی در دهه شصت میلادی و در اوج آن، جنبش ۱۹۶۸، قادر به مهار و متفرق ساختن اپوزیسیون خارج پارلمانی (۸) شد. بحران انقلابی، گرچه قادر نشد به تغییر ریشه‌ای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دست یابد ولی سیستم حاکم را به عقب‌نشینی‌های وسیعی وادار ساخت. در اثر این جنبش، دور جدیدی از بیداری سیاسی و فرهنگی وسیع اروپائیان و به ویژه نسل جوان آغاز شده بود. نسل جوانی که در گیر کثافات جنگ دوم جهانی، جنگ کره، الجزایر و ویتنام نبود. جنبش‌های رهایی‌بخش، الهام‌بخش جنبش‌های ضدجنگ و میلیتاریسم بود.

جنبش دانشجویی، سمبل مبارزات این سال‌ها، حرکت اعتراضی ضدآتوریته‌ای بود که نخست درخواست رفرم دموکراتیک سیستم آموزشی را داشت، اما پس از چندی، خواستار دگرگونی ساختاری زندگی اجتماعی و نوعی از سوسیالیسم دموکراتیک شد که تا محو همه ساختارهای قدرت و سلطه، جامعه را راهبری کند. جنبش دانشجویی، این خواست‌ها را از طریق شکل جدید و تحریک‌آمیز اعتراض به پیش می‌برد.

در آمریکا، جنبش دانشجویی ۱۹۶۴ از اعتراض برعلیه جنگ ویتنام به وجود آمد. این جنبش به شدت در جنبش حقوق مدنی فعال بود و خود را در خدمت دفاع از مسئله حقوق سیاهان قرار داد. در آلمان، این جنبش نخست در برلین تمرکز یافت. اتحادیه دانشجویان سوسیالیست (Sozialistische Deutsche Studentenbund-SDS) در این امر نقش مهمی ایفاء کرد. آنها، خود را به مثابه بخشی از اپوزیسیون خارج پارلمانی ارزیابی می‌کردند. اعتراضاتی که در ۱۹۶۶ برعلیه رژیم حاصل از «ائتلاف بزرگ» احزاب دموکرات مسیحی و سوسیال دموکرات شکل گرفت، عمده‌تاً برعلیه قانون «حالت فوق‌العاده» و تأیید جنگ ویتنام توسط دولت آلمان غربی بود.

دیدار معاون رئیس جمهور آمریکا هربرت د. همفری از برلین در ۱۹۶۷، نخستین اعتراض و تظاهرات وسیع مخالفین جنگ ویتنام و امپریالیسم آمریکا را برانگیخت. سپس در همان سال، در حین سرکوب تظاهرات برعلیه دیدار شاه از آلمان (تظاهراتی که سمبل همبستگی جنبش‌های دانشجویی ایران و آلمان به شمار می‌رود)، پلیس آلمان به سوی دانشجوی آلمانی «بنو اونه‌زورگ» شلیک کرد و او را به قتل رساند (دوم ژوئن ۱۹۶۷). چنین رفتار وحشیانه‌ای از سوی پلیس، موجبی برای گسترش هرچه وسیع‌تر اعتراضات شد. در ۱۷ و ۱۸ فوریه ۱۹۶۸، «رودی دوچکه» در مقابل ده‌ها هزار تظاهرکننده دعوت به «انقلاب جهانی» را مطرح ساخت. انقلابی که می‌بایست «جامعه‌ی آزاد فرد آزاد» را بیافریند. برای «مقابله به مثل جامعه برعلیه جنایات در ویتنام»، آندریاس بادر (Andreas Baader)، گودرون انسلین (Gudrun Ensslin)، ثوروالد پرول (Thorwald Proll)، در شب سوم آوریل ۱۹۶۸، دو مرکز فروش بزرگ را به آتش کشیدند. در یازده آوریل (هشت روز بعد)، رودی دوچکه رهبر دانشجویان در برلین ترور شد. وی در اثر عوارض ترور سال‌ها از فعالیت و زندگی بازماند و پس از یازده سال در اثر همین عوارض پس از ترور جهان را وداع گفت. (۲۴ دسامبر ۱۹۷۹)

هم‌هنگام با چنین جنبش‌هایی، «چپ نو» در عرصه اروپای غربی و آمریکا پا به عرصه وجود گذاشت. چپ نو که طیف وسیعی از نیروهای سوسیالیست و اغلب مارکسیست را دربرمی‌گرفت، در مخالفت با احزاب قدیمی چپ نظیر حزب کمونیست و حزب سوسیالیست به وجود آمد. در ایالات متحده آمریکا، این جریان در مقابله با نژادپرستی و مبارزه برعلیه جنگ ویتنام، خود را سازمان داد. در آلمان غربی، این جریان گسترش خود را مدیون اعتراضات دانشجویی دهه شصت میلادی است. نمایندگان فکری تئوری انتقادی (مکتب فرانکفورت) هم‌چون هربرت مارکوزه، آدورنو یا هابرماس منبع الهام بخشی از چپ نو آلمان به شمار می‌رود. این جریان نقش فعالی در اپوزیسیون خارج پارلمانی ایفا می‌کرد.

با این پیش‌زمینه، از آغاز دهه هفتاد رسانه‌های آلترناتیو به وجود آمدند. واکنشی که با اپوزیسیون خارج پارلمانی آغاز شده بود، رنگین‌کمانی از دست‌آورد‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را با خود به همراه آورد. به ناگهان گروه‌بندی‌هایی بیشتر کوچک و نیز اغلب محلی تشکیل شدند که خود را با «درخواست‌های دموکراسی‌پیکر با هدف روش‌های زندگی خودگردان و همبسته و بهبود شرایط زندگی غالب بر فضای بازتولید» (۹) ترکیب کردند. موضوعات و اهداف آن‌ها ناهمگون بودند و هستند: نقاط ثقل بر روی محیط زیست و روش زندگی آلترناتیو، رهایی به طور کلی و رهایی زنان به طور خاص، صلح، حقوق مدنی و حقوق بشر و یا هم‌چنین شرایط جهان سوم، قرار دارند.

برای اطلاع رسانی به فعالین، هواداران و همچنین خوانندگان دیگر، و نیز به دلیل این که موضوعات گروه‌بندی‌های جدید در رسانه‌های حاکم ناکافی و یا ناقص انعکاس می‌یافت، انبوهی از «انتشارات از پایین» به وجود آمد که نشریات آلترناتیو نیز نامیده شده‌اند. ترجیح داده می‌شود از طریق تکنیک‌های جدید تولید، محصول ارزان‌تری ارائه شود. (نمونه کلاسیک آن در ایران: تأکید صمد بهرنگی بر چاپ غیرلوکس کتاب‌هایش، تا کودکان فقیر شانس بیشتری برای تهیه کتاب ارزان داشته باشند.)

۳.۱. کلیات

گسترش این نوع جدید رسانه از سویی بر بستر جنبش‌های آلترناتیو (ازدهه هشتاد میلادی بیشتر تحت عنوان جنبش‌های نوین اجتماعی شناخته می‌شود) و از سوی دیگر بر بستر نارضایتی از سازمان و محتوای رسانه‌های حاکم بازمی‌گردد. جنبش‌های آلترناتیو و جنبش‌های نوین اجتماعی جمع بست مفهومی برای تعداد بی‌شماری از گروه‌های ناهمگون است که «نقد سیستم را با طرح متقابل سازنده‌اش... همراه سازند.» (۱۰)

۳.۱.۱. چگونه رسانه آلترناتیو از سایر رسانه‌ها متمایز می‌شود؟

همانند چندگونگی موضوعات، اهداف و شکل‌های سازمانی جنبش آلترناتیو، رسانه‌های آلترناتیو نیز خودشان را در ابعاد غیرقابل کنترل گسترش دادند. برای این که بتوان توپولوژی و ارزیابی درستی از این بخش از رسانه‌ها داشت، بایستی به تعریف‌های مختلفی که در این مورد وجود دارد مراجعه کرد.

وجه نخست تمایز در این است که رسانه آلترناتیو در مقابل رسانه‌های حاکم قرار دارد. چنین تمایزی در تمام سطوح دیده می‌شود: در محتوا، پایه‌های اقتصادی، سازمان‌دهی روند تولید، نشر و روزنامه‌نگاری مستقل و متکی به خود و همچنین شکل رسانه و نحوه توزیع آن. از دیگر مشخصه‌های آن، به میزان محدود و یا کلاً نداشتن آگهی است. هدف و کارکرد این رسانه‌ها از مهم‌ترین علایم متمایز کننده آنست و نیز نوع رابطه‌ای که دست‌اندرکاران رسانه و مخاطبینش باهم برقرار می‌کنند. برخلاف رسانه‌های سنتی این رابطه حتی‌الامکان دوسویه بوده و مرز سنتی ارتباط یک سویه را نمی‌پذیرد. هزینه‌های مالی از طریق تک‌فروشی، امکانات شخصی و یا کمک‌های مالی تامین می‌شود.

با این حال، انتظار تعریف جامع و مانعی در این باره نمی‌توان داشت. به‌طور خلاصه بر موارد تمایز زیر می‌توان تاکید کرد: پیوند محتوایی با جنبش‌های نوین اجتماعی، مرزبندی با روش گزارش‌دهی رسانه‌های حاکم، انتخاب راه‌های دیگر در زمینه‌های تامین مالی، روش کار و تولید، اهداف طبقاتی و اجتماعی، روزنامه‌نگاری مستقل و ارائه مفهوم دیگری از «روزنامه‌نگاری» در مقابله با مفهوم‌سازی‌های حاکم و مبتذل ژورنالیستی بورژوازی، موضوعات و شکل و ترکیب‌بندی عمومی رسانه.

رسانه آلترناتیو با انتشارات حزبی و یا گروه‌بندی‌های شبیه به حزب متفاوت است. به بیان دیگر، «ارگان» به مفهوم رایج نیست. از این جهت مستقل بودن رسانه آلترناتیو یکی از مشخصه‌های کلیدی چنین رسانه‌هاییست. متأسفانه این ویژگی از رسانه آلترناتیو مورد توجه برخی از علاقمندان و پیشنهاددهندگان قرارنگرفته است. تلقی از رسانه یا نشریه مشترک به عنوان «مبلغ و مروج» نظرات معین (حتی نظر ما!) منطبق با سطح کنونی توقعات مخاطبین جنبش آلترناتیو و چپ ایران نیست.

این نکته قابل توجه است که نشریاتی مانند یونگه ولت در آلمان، اومانیتته در فرانسه و یا «چپ نو» در انگلیس به تغییر سیاست چندین ساله خود در این زمینه دست زده‌اند و علی‌رغم انتقادات محتوایی به این نشریات، این امر حاکی از پاسخ به ضرورتی است که «چپ» در سیاست رسانه‌ای خود به آن نیاز دارد. امروزه شاید پیوند اومانیتته و حزب کمونیست فرانسه برای روشنفکران چپ در اقصی نقاط جهان روشن است ولی باید پرسید چرا اومانیتته و حزب کمونیست فرانسه (خوب یا بد، چپ یا راست، تاکید صدباره می‌کنیم بحث بر سر محتوای این نشریات نداریم.) به ضرورت استقلال عمل بیشتر اومانیتته می‌رسند؟

به بحث اصلی بازگردیم. تحت مشخصه‌های ذکر شده بالا می‌توان ویژگی رسانه‌های آلترناتیو را چنین تکمیل کرد که در زمینه مالی از «بازار» مستقل هستند، روش کارشان قابل‌بازبینی و آشکار است، سلسله‌مراتبی نیست (به بخش ۳.۳: بازم دربارۀ شبکه مراجعه شود)، روش تصمیم‌گیری جمعی بوده و شوق کارِ خلاقه و داوطلبانه بر «کارایی» بورژوازی اولویت دارد (به بحث توکل در مورد «عناصر باتجربه» در قسمت ۳.۲.۱.۳ خواهیم پرداخت). روند کار و نتایجی که برای مجموعه درگیر در کار دارد از «تولید» رسانه مهم‌تر است، اهدافش غیرتجاری و مقابله‌ای بر علیه رسانه‌های حاکم به شمار می‌رود. از فعالین آماتور به جای «حرفه‌ای»ها در رسانه استقبال می‌شود. این امر در برخی از رسانه‌های آلترناتیو با به‌کارگیری عناصر حرفه‌ای، در کنار آماتور، ترکیب بسیار موفق و پیشرویی را به مخاطبین‌اش عرضه می‌دارد (نمونه taz در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰).

علی‌رغم تمام تلاشی برای ارائه تعریف کلی از رسانه آلترناتیو می‌شود، در هر دوره با توجه به تغییرات و دست‌آوردهای روز، این تعریف نیز تکمیل‌تر و یا دگرگون می‌شود. رجوع به برخی از جزئیات که به ویژگی‌های جزئی‌تر و یا خاصی می‌پردازد، به بحث کنونی ما بازمی‌گردد. در صورت لزوم می‌توان به منابع متعددی که در این زمینه وجود دارد مراجعه کرد.

۳.۲. چپ ایران و رسانه آلترناتیو

رسانه آلترناتیو طیفی از تلقی‌های ناهمگون در کنار هم است، بنابراین ما بر آن نوع از تلقی تاکید می‌کنیم که به نظر می‌رسد برای شرایط کنونی جنبش چپ ایران کارساز است. شاید یکی از برجسته‌ترین پیام‌های رسانه آلترناتیو برای مخاطبین ایرانی‌اش اینست که در مقابل تمام رسانه‌هایی که باسیاست روز و جریان غالب براین رودخانه پر از دروغ بورژوازی خودشان را منطبق ساخته‌اند، رسانه‌ای وجود دارد که خلاف جریان

حاکم شنا می‌کند و سیستم دروغ‌پردازی آن را به رسمیت نمی‌شناسد.

طرح مسئله و برخی دلایل مربوط به این بحث، به طور گذرا در ضمیمه دوم این نوشته اشاره شده است. بنابراین به سایر مطالبی که پس از ارائه پیشنهاد در نشست اوت ۲۰۰۱ مطرح شده، می‌پردازیم تا از بروز شبهه و بدفهمی در مورد رسانه یا نشریه آلترناتیو جلوگیری کرده باشیم.

به نظر ما، روند پالایش و همگرایی سیاسی و مبارزاتی چپ ایران، روندی بالنسبه طولانی است و به همین دلیل نوع پیشنهاداتی که برای حل معضلات ارائه می‌شوند بایستی به نحوی باشند که روند آرام، مستمر و تکرارشونده‌ای را تقویت کنند که در هر سیکل خود، بخشی از مسائل و معضلات نظری و عملی را حل کرده و سطح بالاتری از فعالیت را برای مبارزه‌رهایی بخش و سوسیالیسم امکان‌پذیر سازد. چنین روند مستمری از طریق بازسازی پدیده یا موضوع کار (در این مورد برون رفت از بحران جنبش چپ و تقویت روند همگرایی) کمک می‌کند که به راه حل مشخص یا توضیح مشخص پدیده نزدیک شویم. این تکرار روشی برای نزدیک شدن به دریافت درست از پدیده است که در هرگام خویش، هربار همان روند پیشین را به کار می‌بندد که در پله پایین‌تر نیز از آن سود جسته بود.

شاید چنین سبکی از طرح موضوع، دافعه‌ای برای دوستانی باشد که با شتابزدگی تصمیمات «عاجل» و «بزرگی» را انتظار می‌کشند که با یک یا چند نشست، حسیض بحران را درنوردیده و به مسیر اصلی مبارزه (حال با تفسیرهای مختلفی که از این موضوع وجود دارد) برسیم. چنین درکی، با سرخوردگی از روند طولانی و مستمر فایق آمدن بر بحران چپ، بی‌تاب شده و به حمله به سایرین می‌پردازد. به نمونه‌ای از این بی‌تابی و شتاب‌زدگی در بخش‌نگاهی به منتقدین خواهیم پرداخت.

به هر حال، رسانه یا نشریه مشترک عنصر سازمان‌گری را درخود نهفته دارد که پیوندهای ضروری و اندام‌واره تشکیلات آتی را برقرار می‌سازد. با شناخت از رژیم نظامی-پلیسی جمهوری اسلامی، مخفی کار است و برای برقراری رابطه با مخاطبین داخل کشور ارزش ویژه‌ای قائل می‌شود. چپ، سوسیالیست و از موضع طبقاتی کارگران و زحمتکشان به وقایع می‌پردازد. چنین نشریه‌ای، پردازشگر و سازمان‌ده مبارزه ایدئولوژیک و تئوریک است و برخلاف عامه‌گرایی خارج‌کشوری، مبارزه تئوریک را «کار روشنفکری» ارزیابی نمی‌کند.

ما، همان گونه که انگلس و سپس لنین تاکید کردند، مبارزه تئوریک را یکی از وجوه مبارزه طبقاتی می‌دانیم. بایستی به دوستانی که بارها با تحریف نظر ما، و کاستن ظاهری از مبارزه تئوریک، چهره کاذب «مرد عمل»! به خود گرفته‌اند این موضع لنینی را دوباره خوانی کنیم «... که در بین ما مردمانی پیدا می‌شوند که به نام مارکس می‌کوشند از اهمیت تئوری بکاهند!

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. در چنین موقعی که شیفته‌وار بدنبال شکل‌های کاملاً محدود فعالیت عملی می‌روند و در عین حال آن را با موعظه مد روز شده اپورتونیسیم هم آغوش می‌سازند، نمی‌توان به قدر کفایت روی این فکر پافشاری نمود.» (۱۱) خواننده این نوشته در قسمت ۴.۲.۱.۲ خواهد دید که چگونه «شیفتگی» یکی از منتقدین طرح رسانه آلترناتیو به «شکل‌های محدود فعالیت» باعث ضربات بی‌موردی به روند همگرایی در درون نشست مشترک می‌شود.

باری، علاوه بر کارکردهایی که در فوق ذکر شد، نشریه یا رسانه از طریق پاسخ به تعرض رسانه‌ای و ایدئولوژیک بورژوازی داخلی و بین‌المللی، آوای فراخوان همبستگی کارگران و زحمتکشان در جنبش سیاسی و طبقاتی است. به این طریق، با طرح سازماندهی رسانه‌ای **مشترک، مستقل، سراسری و چپ**، ما پیشنهاد تشکیل عناصر کلیدی و پایه‌ای برای سازمان‌دهی و تجدید سازماندهی چپ رادیکال در داخل و خارج از کشور را طرح می‌کنیم.

تداوم کاری، تیراژ نشریه، تاثیر بر افکار عمومی، تنظیم ساختارهای فنی و اجرایی یک نشریه جدی و اثرگذار، ملاکی و میزان الحرازه‌ای از واقعی بودن چنین جنبش چپی و پیش‌درآمد تشکیلی‌یابی وسیع‌تر و عمیق‌تر سازمان یا حزب چپ یا کمونیست است. مستقل بودن نشریه یا رسانه، نکته‌ای است که از سوی برخی از پیشنهادکنندگان «نشریه» به آن بهایی داده نشده است. برای مثال توکل می‌نویسد:

«یک نشریه سیاسی انتشار دهیم که حول مفاد پلاتفرم، تبلیغ و ترویج کند.

صفحاتی از همین نشریه نیز می‌تواند به مباحث تحلیلی-تئوریک و اختلاف نظرهای درون جنبش کمونیستی و چپ اختصاص یابد. اگر امکانات مالی مان اجازه دهد، حداقل نیم ساعت برنامه رادیویی در هر روز کمک بزرگی به پیشبرد وظایف مان خواهد بود. دائر کردن یک سایت خبری-سیاسی یکی دیگر از وظایف ما خواهد بود. ما باید تلاش کنیم با استفاده از تمام امکانات ارتباطی، رادیو، فاکس، ایمیل، پست، مواضع و اهدافمان را به میان کارگران و زحمتکشان ببریم.» (۱۲)

شاید توضیحات پیشین در این نوشته چندان ضروری به نظر نمی‌رسید، ولی وقتی می‌بینیم درک از یک نشریه برای برخی از حاضرین در نشست فراتر از «تبلیغ و ترویج»، آن هم به صورت مستقیم، برای مواضع سیاسی‌شان نمی‌رود، ضرورت توجه مجدد به کلیات مربوط به یک رسانه آلترناتیو بیشتر می‌شود. توضیحات پیشین به این خاطر بود که روشن سازیم تشابه اسمی برخی پیشنهادات درباره «نشریه»، الزاماً نمایانگر درک واحدی از این موضوع نیست. گرچه پذیرش اهمیت نشریه و فعالیت‌های رسانه‌ای برای توکل که در نشست نخست می‌گفت: «پیشنهاد نشریه و بولتن راه حل نیست» (رجوع شود به نوارهای نشست نخست) قدمی به سوی واقع‌بینی و انعطاف‌پذیری است ولی به نظر می‌رسد بایستی تلقی وسیع‌تری از سیاست رسانه‌ای چپ پیدا کند.

سیاست رسانه‌ای که فقط به مخاطب خویش به صورت سوژه تبلیغ و ترویج نگاه می‌کند، با سطح آگاهی کنونی مردم در منافات است. رسانه‌ای

که شعور مستقل مخاطب را به رسمیت نشناسد و با او وارد رابطه‌ای حتی‌الامکان دوجانبه نشود، در میان مخاطبین، دافعه ایجاد کرده و به ضدخود تبدیل می‌شود.

امروزه حتی نیروهای ارتجاعی و عقب‌افتاده‌ای نظیر مبلغین رژیم، دریافته‌اند که با تبلیغ مستقیم و رابطه «گوسفند و شبانی» راه به جایی ندارند. دشمنان طبقاتی کارگران و زحمتکشان، روش‌های پیچیده‌تری را برای الغای نظرات خود به کار گرفته‌اند ولی چپ‌های ایران، هنوز متوجه عقب‌افتادگی سبک تبلیغ و ترویج نظرات خود نیستند. روش‌های کاری که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نقطه قوت سوسیال دموکراسی و سپس کمونیست‌ها بود، الزاماً در اوایل قرن بیست و یکم کارساز نیست. آیزنشتین، هم‌چنان هنرمند و کارگردان بزرگی است که کارهای نمونه‌واری را به جهان ارائه داد. میلیون‌ها انسان کارهای او را دیده‌اند و از طریق قدرت هنری این فیلم‌ساز کمونیست، احترام و علاقه‌اشان به انقلاب اکتبر افزوده شده است ولی ما نمی‌توانیم با استناد به این امر «رزمناو پوتمکین» ایرانی را در قرن بیست و یکم بسازیم و در سینماها نمایش بدهیم. ابزارهای ارتباطی دگرگون شده‌اند و روش‌های کاربست آن‌ها نیز دگرگون و پیچیده شده است.

سیاست انتشار «ارگان» و تبلیغ و ترویج یک‌سویه و مستقیم، حداقل در دوره کنونی شکست خورده است. سقوط تیراژ چنین نشریاتی، یکی از شاخص‌های این عدم استقبال است. چنین سقوطی خاص ارگان‌های کوچک چپ ایرانی نیست، بلکه در تمام کشورها وضع چنین است. این امر، یکی از نقاط کلیدی طرح رسانه آلترناتیو از سوی ماست و توصیه ما به همه علاقمندان به این امر اینست که به طور جدی به بازنگری در درک «نشریه مبلغ و مروج» پردازند. طبیعی است که رسانه آلترناتیو، به تبلیغ و ترویج جنبش چپ یاری می‌رساند ولی نه هم چون یک ارگان به صورت مستقیم و یک‌سویه. دست‌آوردهای درازمدت چنین کاری بسیار بیشتر از یک «نشریه مبلغ» خواهد بود و مطمئناً سطح بالاتری از اثرگذاری مثبت را برای جنبش چپ به ارمغان می‌آورد.

۳.۳. بازهم درباره شبکه: شکل سازمانی دوره کنونی

۳.۳.۱. مشخصه‌های روابط شبکه‌ای

از مشخصه‌های رسانه آلترناتیو، شکل سازمان‌دهی کار مشترک مابین نیروهاست. این شکل، گرچه محدود به رسانه آلترناتیو نمی‌شود ولی با توجه نپرداختن کافی به روش‌های سازماندهی ناکارآمد و یا بوروکراتیک که سرمنشاء بسیاری از کشاکش‌های بیرونی گروه‌ها و نیز فعالین مستقل است، بایستی جداگانه مورد توضیح و یا بررسی قرار گیرد. کاربست شکل نامناسب سازمان‌دهی از سویی موجب به هرز رفتن توان و خلاقیت‌های بسیاری از نیروهای جنبش شده و می‌شود و از سوی دیگر باروری و بلوغ سیاسی-نظری جنبش چپ را متوقف کرده و یا بعضاً به قهقرا می‌برد. از همین روست که یکی از رایج‌ترین عوامل منجر به گسست و انشعاب گروه‌ها و سازمان‌ها در سه دهه اخیر، اختلافات «تشکیلاتی» بوده که سپس پوشش «سیاسی» خود را یافته و یا برعکس اختلافات سیاسی خود را در جدال‌های به ظاهر تشکیلاتی بروز داده است. نقض دموکراسی، یا سانترالیسم-دموکراتیک، فراقسیون و تشکیلات شکنی، روابط محفلی، باندبازی، معیارهای برگماری نیروها و یا اخراج آن‌ها، حق‌گرایش و نظر مستقل، تماس با تشکیلات‌های دیگر و یا مواردی از این دست همواره از سوی طرفین انشعاب برای توضیح علل جدایی از یکدیگر عنوان شده است.

واقعیت این است که ساختار سلسله‌مراتبی قادر به کاربست خلاقیت‌های چندگانه انسانی نیست. انعطاف‌پذیری کافی سیاسی و عملی برای مواجهه با شرایط به سرعت متحول و پیچیده کنونی را ندارد و به مثابه ترمزی برای حرکت رشدیابنده نیروهای پیشرو و پیشاهنگ عمل می‌کند. این به معنای در نظر نگرفتن نقاط قوت «سازماندهی متمرکز» نیست، بلکه برای تاکید بر اهمیت نوسازی درک جنبش چپ ایران از نوع تجمع و تشکل می‌باشد. «سیستم سلسله‌مراتبی و در عین حال متمرکز»، نقطه بحران‌سازی است که هنوز بسیاری از آسیب‌خوردگانش به آن به عنوان «شکل طبیعی سازماندهی» نگاه می‌کنند.

دگرگونی در نوع نگرش به سازمان‌دهی در جنبش انقلابی ایران، نه از خارج کشور بلکه از داخل ایران آغاز شده است. در مقاله‌ای که در این باره در پاییز ۱۳۷۷ انتشار یافت، چنین می‌خوانیم:

«در پی نابودی و یا صدمات اساسی به اپوزیسیون در داخل کشور، جنبش مردمی در درون خود راه چاره‌ای را پرورده و سبک دیگری از مقاومت و مبارزه را برگزیده است. نتایج چنین نوآوری‌یی در امر سازماندهی، اینک پس از نزدیک به دو دهه، آرام آرام نمودار می‌شود. رشد و توسعه‌ای که در تمام این سال‌ها مورد توجه واقع نشده بود، اینک مسئله مرکزی رژیم برای سرکوب جنبش آتی شده است.» (۱۳)

عناصر مشخص در سازمان‌دهی شبکه‌ای عبارتند از:

الف- ارتباط عناصر به صورت شبکه ماتریسی، چندوجهی و با گره‌گاه‌های متعدد و غیرمتمرکز است. برای پلیس تعیین نقطه مرکزی بسیاری از شبکه‌ها ناممکن است. ضربه بر بخشی از شبکه، مانع ارتباط و تداوم کار بقیه گره‌گاه‌های شبکه نمی‌شود.

ب- سازمان‌دهی غیرمتمرکز، موجبی برای جلوگیری تسری اطلاعات و ضربه به بخش‌های دیگر است. با ضربه به کمیته مرکزی یا هسته‌های اصلی در تشکل‌های متمرکز کار بازسازی دچار اختلال جدی می‌شود، ولی این وضع در یک شبکه غیرمتمرکز موجب افت کار ولی نه متلاشی شدن مجموعه شبکه می‌شود. شکل کار شبکه غیرمتمرکز، به عناصر می‌آموزد که خوگفا و خودپو وظایف خود را در گره‌گاه‌های مختلف به

پیش برند و ویژگی‌های محلی را در نظر بگیرند. تعیین فضای عمومی و سراسری جنبش توسط مجموعه فعالین آن و واگذاری کاربست آن در وضعیت مشخص به فعالین حاضر در هر گره‌گاه از ویژگی‌های سازماندهی غیرمتمرکز است.

ج- سلسله مراتب افقی به جای روابط عمودی و از بالا به پایین عمل می‌کند. چنین روابطی تضمین واقعی‌تری برای برابری حقوق همه شرکت‌کنندگان و فعالین در «شبکه» به وجود می‌آورد. «...سلسله مراتب سنتی که معمولاً زمینه مستعدی برای تقویت گرایش بوروکراتیک در مبارزه انقلابی می‌شد، اینک جای خود را به فضای خودجوش ابتکارات نسل جدید داده است. احساس یگانگی با مبارزه‌ای که فرد «برای خودش» انجام می‌دهد، اما در عین حال در مجموعه واحد حرکت جمع نیز نقش دارد. خودپویی چنین روابطی، پیش شرط‌های انتخاب آگاهانه و آزادانه به سوی پیشاهنگ انقلابی را به نحو موثرتر و وسیع‌تری تامین می‌سازد.» (۱۴)

د- ویژگی «گره‌گاه»، که متشکل از یک یا چند عنصر می‌باشد، نیز بر آمادگی شبکه برای پاسخ‌گویی به شرایط به شدت تغییریابنده و گونه‌گون می‌افزاید. قابلیت تعریف و تعیین دامنه ارتباط، شکل آن، اشکال بروز بیرونی، عناصر پایه‌ای و آرایش آنها در هر گره‌گاه از جمله مواردی است که باتوجه به شرایط عمومی و وضعیت عناصر فعال در گره‌گاه قابل تعیین و تعریف است.

ه- در هر شبکه که متشکل از یک یا چند «گره‌گاه» می‌باشد، ویژگی‌هایی نظیر ظرفیت شبکه (تعداد افراد در تماس در «شبکه پایه») و تعداد پذیرش شبکه‌های همگن همسایه، پیش‌بینی برای حفظ پویایی و ثبات شبکه در حالت‌هایی نظیر نفوذ پلیس، ضربه، جذب نیروها، کناره‌گیری نیروها و یا خروج موقت از شبکه، محیط عمل متفاوت، تغییر شرایط عمومی سیاسی و اجتماعی و... بایستی در نظر گرفته شود. و- بر پایه مشخصه‌های تعیین‌شده اهمیت و توان شبکه ممکن می‌شود. مانند: شبکه‌های اصلی یا فرعی، ایزوله و یا باز و...

شاید توضیحات فوق در مورد شبکه کمی غیرمرتبط با بحث اصلی این مقاله به نظر آید ولی نکته اساسی و مهم از نظر ما شکل دادن به آن گونه رسانه‌ای است که به همراه خود نه فقط فضای سیاسی و فکری جامعه مخاطب خود را تغییر دهد، بلکه همچنین فضای سنتی کار بوروکراتیک و غیرخلاق و نامنعطف پیشین را نیز با هوای تازه و فرهنگی برابری طلب دچار دگرگونی سازد. بدون چنین تغییرات دامنه‌داری همکاری‌های وسیع‌تر تشکیلات‌ها و فعالین مستقل چپ همچنان قابلیت دوام و گسترش نخواهد داشت و از پاسخ به پیچیدگی‌های شرایط دنیای امروز عاجز خواهد بود.

با اتکا به چنین ستون فقراتی می‌توان پیکر پراکنده و چندگونه جنبش چپ را به حرکتی وسیع، چندوجهی و شاداب واداشت. این که به بیان‌های رایج، چنین نزدیکی‌ای مابین نیروهای چپ، چه نامی بر خود می‌نهد، با این مقدمات، دارای اهمیت ثانویه است. عامل مهم اما، محتوای ناظر بر چنین همگرایی و همکاری‌ای است. کنفدراسیون سوسیالیستی، جبهه چپ، اتحاد عمل و یا حزب اشکال مختلفی را بیان می‌دارند که از دیدگاه ما بایستی پیش از هر چیز، در طی یک دوره فعالیت عملی، محتوای واقعی خود را در محیط عمل سیاسی و اجتماعی با ویژگی‌های سازماندهی نوین به ثبوت رسانند.

البته ناگفته نماند از میان طرح‌های ارائه شده که تاکنون به دست ما رسیده، نکات مورد تاکید جابر کلیبی در مورد «کنفدراسیون سوسیالیستی» نیز از لحاظ محتوایی سمت واحدی را نشان می‌دهند:

«در این تشکل نوین «کنفدراسیون سوسیالیستی»، رهبری سیاسی متمرکز به آن معنایی که در احزاب و سازمان‌های سنتی حاکم است وجود ندارد و هدایت مبارزه و برنامه‌ریزی‌های سیاسی آن کلکتیو (جمعی) است. هر فرد از نظر سیاسی استقلال خود را حفظ می‌کند. زندگی سیاسی این سازمان مستقل از جریان‌های سیاسی است. عضویت در آن فردی است و گرایش‌های سیاسی در آن وجود دارند.» (۱۵)

روشنگری چنین خطوط کلی‌ای در جزئیات، می‌تواند نشان دهد که آیا پیشنهاد فوق با محتوای سازماندهی شبکه‌ای نزدیک می‌شود و یا راه حل دیگری را مد نظر دارد.

طرح دیگری که در این مورد جالب توجه به نظر می‌رسد، از سوی م. ایوب، نصرت و عباس سماکار ارائه شده است. این طرح عناصر مثبتی را طرح می‌سازد که سمت‌گیری فعالیت شبکه‌ای تقویت می‌کند. تاکید بر «ساختاری ... که به نظر، نیرو و شخصیت تک تک اعضای این همکاری احترام بگذارد و شرایطی را فراهم آورد که همگان بتوانند تمامی نیرو و توان مبارزاتی خود را در آن به کار اندازند. ... تجارب مبارزات کمونیستی در جهان نشان داده است که بوروکراسی و فرقه‌گرایی، کشنده خلاقیت و ابتکار عمل است. چنین ساختاری قادر نیست از خود انتقادی همگانی ابزاری برای پیشرفت بسازد و به ناچار به پرده‌پوشی و کتمان حقیقت دست می‌زند، این امر، اصولاً یک منش ساختاری بورژوازی و متأثر از نخبه‌گرایی بوروکراتیک آن است.» (۱۶)

تاکید بر «واحد‌های خودسامان محلی» و گروه‌های کاری که در طرح به عنوان «کمیسون کارویژه» از آن نام برده شده است با «شبکه پایه» و «شبکه‌های ویژه» قرابت نشان می‌دهد. اما متأسفانه آن‌گاه که از «کمیته کشوری»، «نشست سراسری» و «شورای مرکزی» نام برده می‌شود، طرح گویا به تشکیلات هر می نزدیک می‌شود. در حقیقت، گویا ارائه‌دهندگان طرح مشکل را از پایه کار دریافته‌اند، ولی آن را به تمامی فضای سازماندهی گسترش نداده‌اند و در برخی موارد نیروی سنت‌های پیشین سازماندهی بر ارائه‌دهندگان طرح چیرگی یافته است. البته با متنی بالنسبه کوتاه نمی‌توان عجولانه در این موارد به قضاوت نشست ولی این موارد نشان می‌دهد که می‌توان بحث سازنده و مثبتی را در این زمینه دنبال کرد.

علاوه بر این، برخی نکات ارزش توجه و بازگشایی بیشتری دارند نظیر چگونگی ارتباط شبکه یا واحدهای پایه با یکدیگر بدون گذر از «مراجعه بالاتر»، یعنی تعریف روابط «افقی» در این مجموعه، توضیح دقیق‌تر درباره تیپ‌های مختلف شبکه و یا واحد پایه، روش‌های تلفیق کار موازی این مجموعه با ساختارهای هرمی یا به روایتی تشکیلات‌های سنتی که حریم هر دو شکل سازمانی رعایت شود. (در اینجا شاید خصیصه «کنفدراتیو» پیشنهادی جابر کلیبی روشن‌گر باشد). یکی از شبکه‌های پایه را تحت عنوان «شبکه همبستگی کارگری» چنین طرح می‌کند: «...» «شبکه همبستگی کارگری» (شبکه) بمثابة اتحاد عمل متشکل از متحدان کارگران ایران شکل می‌گیرد... «...» «شبکه همبستگی کارگری» مستقل از کلیه گروه‌ها و سازمان‌های اپوزیسیون خارج (و داخل) کشور است و تصمیمات و فعالیت‌ها به صورت جمعی در جلسات شبکه صورت خواهد پذیرفت.» (۱۷)

همین ایده به تنهایی نشان می‌دهد که تدقیق و گسترش سازماندهی شبکه‌ای در هر گام انبوهی از مسائل نوپدید را به همراه می‌آورد که با توجه به سمت‌گیری و انعطاف‌پذیری چنین روشی، نه به صورت «معضل» بلکه به صورت تلاش هدفمند و سازنده‌ای برای «گسترش شبکه» خود را جلوه‌گر می‌سازد. از همین ایده سعید برای برخی از شبکه‌های مهم دیگر نیز می‌توان بهره گرفت: شبکه جوانان، شبکه زنان و یا سایر شبکه‌هایی که در یک بحث جامع‌تر بایستی به آن‌ها پرداخت.

آن چه در این میان کلیدی و تعیین‌کننده است پیگیری برای سیستم یک‌دست سازمان‌دهی شبکه‌ای است که به عمیق‌ترین شکلی با مطالبه دمکراسی پیگیری پیوند دارد. به اعتقاد ما، دمکراسی پیگیری یک کل جدایی‌ناپذیر است، نمی‌توان در برنامه و شعارهای سیاسی به آن عنایت داشت ولی از جاری ساختن آن در جزء-جزء زندگی سیاسی و تشکیلاتی فعالین جنبش چپ چشم پوشید. سازماندهی شبکه‌ای فضای مناسب‌تری برای این اصل فراهم می‌آورد. احترام به اندیشه‌ها و تفاوت‌های فردی عناصر متعلق به این جنبش و گشودن فضای کافی برای عمل به آن، گام نخست «عملی» برای احترام به اصول دمکراتیسم پیگیری برای کلیت جامعه است که در روابط شبکه‌ای با ضریب بالاتری قابل‌تأمین است.

۳.۳.۲. نگاهی کوتاه به تجربه اتحاد چپ کارگری

هرگونه تجمع و تشکیلی خواه اتحاد عمل پایدار سیاسی (دمکرات، راه‌کارگر و اتحاد فدائیان خلق)، اتحاد چپ کارگری و یا هر نامی که بعدها «نشست مشترک» برای تجمع خود برمی‌گزینند، قادر به حیات بارور و رشدیابنده نیست، مگر آن‌که پیش از آن، ذهنیت غالب بر سازمان‌دهی، ذهنیتی به طور غالب «شبکه‌ای» باشد.

نمی‌توان انتظار داشت که تشکیلات‌های موجود و «سلسله‌مراتبی» یک شبه خود را دگرگون سازند ولی درون چنین کار مشترکی بایستی سنگ‌پایه نخستین را بپذیرند. در غیر این صورت، اصطکاک روش پیشبرد کارها «از بالا به پایین» در مقابل «روابط موازی و شبکه‌ای»، موجب فروپاشی و یا فلج مجموعه فعالیت‌های «نشست مشترک» خواهد شد. تلاش مثلاً راه‌کارگر در پیشبرد نظراتش به عنوان یک تشکیلات سلسله‌مراتبی در درون اتحاد چپ، تاکنون موجب دافعه درون این اتحاد و ترک سایر تشکل‌ها و بسیاری از فعالین مستقل از اتحاد چپ کارگری شده است. یکی از فعالین «اتحاد چپ کارگری» چنین می‌نویسد:

«سازمان‌های شرکت‌کننده در اتحاد چپ کارگری و منفردین، روزی اتحاد چپ کارگری یک حوزه فعالیت‌شان بود، اما امروز چه؟ جز امضاء و فعالیت رسمی برخی از فعالین به نمایندگی دلیل دیگری برای حضور واقعی این سازمان‌ها در اتحاد چپ کارگری نمی‌توان سراغ گرفت.» (۱۸)

حضور صوری نیروها، شاید برای ویتترین بیرونی فعالیت مناسب باشد ولی تلاش جنبش چپ نوین معطوف به سازمان‌گری حضور واقعی و عملی تک‌تک فعالین و علاقمندان به این جنبش است. روند بیگانه‌سازی تشکل‌های عمودی نه فقط تاثیر منفی خود را بر ساختارهای خودشان دارد، بلکه تلاش برای غالب ساختن آن در همکاری‌های مشترک، موجبی برای فروپاشی این همکاری‌هاست. می‌توان به حاصل چنین تجربه‌ای در ا. چ. ک. از زبان فعالینش گوش فرا داد:

«پروژه‌ای که در مسیر اهداف اعلام شده آغاز گردید اما در چنبره‌ی تناقضات کنونی از پویایی اولیه‌اش فاصله گرفته است و حاصل اینکه بر اعتماد ایجاد شده و قابل‌اتکایی صدمه وارد آمده است که لازمه‌ی کشش فعالین سوسیالیست رادیکال و کارگری برای مشارکت و مداخله فعال برای سازماندهی یک قطب است.

...سبک کارها از یک مقوله بینشی‌اند. نمی‌شود با مدل‌های هرمی، مرجعیت کادرها و سیستم ارباب و رعیتی، سلسله‌مراتب کارمندی، الگو برداری از کلکتیو سوسیالیستی، سرکوب اندویدوآلیسم، تخریب روحیه و شخصیت فردی، بازهم تشکیلات‌چی‌گری کرد و با این مدل‌های باطل شده فراخوان مبارزه‌ی آزادیبخش قوای کار از سلطه‌ی سرمایه و دولت‌اش را سرداد. به نظر من در مباحث مطرح شده اتحاد چپ کارگری وقتی واحدهای خودسامان و سامان‌یابی افقی به جای سازمان‌دهی عمودی قرار گرفت قدمی به سبک کار پیشرو نزدیک شدیم. اما به دلیل ضعف روشنگری و قدرت عادت در اجرای روش‌های کهنه شده با وجود شکل‌گیری واحدها، انگار بازهم چنین تلقی می‌شد که هیئت هماهنگی می‌تواند نقش کمیته مرکزی را بازی کند و یا این واحدها محل پرکردن خلاء فعالیت سازمانی از سوی نیروهای شرکت‌کننده در اتحاد چپ کارگری است. چنین است که رابطه‌های جدید شکل گرفته مدام مغلوب بینش‌های گذشته می‌گردند و امروز با قالب پوک واحدها مواجه‌ایم و تا چنین بینش‌هایی عمل کرد دارند، اتحاد چپ کارگری نهادی نخواهد شد.» (۱۹)

شاید به نظر چنین جلوه کند که چنین تجربه‌ای خاص اتحاد چپ کارگریست ولی در قسمت بعدی (ن.ک. به: ۲-۴) خواهیم دید که چگونه نیروهایی

از درون «نشست» توقع مشابهی را از «شورای هماهنگی نشست» دارند و فشار بی‌وقفه‌ای برای پر کردن خلاء فعالیت سازمانی خودشان، به شورای هماهنگی می‌آورند تا در نقش «کمیته مرکزی» ظاهر شود و هرچه زودتر «آکسیون» راه بیندازد. چنین روندی از هم اکنون و با قاطعیت بایستی در درون نشست به کنار نهاده شود و راه برای همبستگی رزمنده تمامی نیروها و فعالین از طریق ایجاد شبکه یا شبکه‌های باز و پویا گشوده شود.

۴. نگاهی به منتقدین

از زوایای بسیار متفاوتی به «نشست مشترک نیروهای چپ و فعالین مستقل» و نیز طرح رسانه آلترناتیو انتقاد شده است. لزوم بازگشایی محیط وسیع‌تری برای گفتگوهای سازنده میان طیف‌های مختلف فکری، ما را بر آن می‌دارد که حتی الامکان تا آنجایی که فضای نوشته کنونی اجازه می‌دهد به این نظرات بپردازیم.

۴.۱. تحریم «نشست»

۴.۱.۱. فرقه‌گرایان راست

در میان طیف موافقین تحریم «نشست» استدلال‌های مختلفی به چشم می‌خورد. از بارزترین نمونه‌های تشکیلاتی آن می‌توان از راه‌کارگر اسم برد که علی‌رغم مطرح نساختن صریح و آشکار تحریم نشست، آن را مخالف پیش برد سیاست‌های خود در میان نیروهای نزدیک به خودش و به ویژه در داخل اتحاد چپ کارگری ارزیابی می‌کند. بی‌اعتنایی آشکار و عدم واکنش راه‌کارگر حاکی از آن است که این جریان علاقه دارد با به سکوت برگزار کردن این روند، از اهمیت بالقوه و بالفعل آن بکاهد و راه را برای سیاست راست‌روانه‌ای که پس از روی کار آمدن دولت خاتمی شدت بیشتری گرفته است باز نگاه دارد.

تنها واکنش رسمی که تاکنون به دست ما رسیده، مقاله‌ای است که «برهان» در تک‌برگی راه‌کارگر ش ۱۲۵، نوشته است. برهان علی‌رغم «مثبت و درخور تهنیت» دانستن نشست، در سطور اولیه نوشته‌اش؛ به حمله برعلیه دوستان سابقش در اتحاد چپ کارگری و یا حرکت چند ساله مشترک چهار گروه (متشکل از حزب دمکرات، اتحاد فدائیان خلق، راه‌کارگر و فدائیان اقلیت) پرداخته است. راه‌کارگر نیز همچون سایر تشکیلات‌های بوروکراتیک موجود، هویت فعالین مستقل چپ را که وجه غالب «نشست» را تشکیل می‌دادند، نادیده گرفته و می‌پندارد با شناخت از چند تشکل موجود در این نشست تمام مجموعه را «شناخته» است.

این گروه طبیعی می‌داند که همان رفتاری را که خودش در درون اتحاد چپ کارگری بر علیه فعالین مستقل پیش گرفت تا برفراز سر آن‌ها «خط»!! پیش ببرد، در نشست فعلی نیز تشکیلات‌های دیگر پیش خواهند گرفت. برای تشکیلات چپ بوروکرات، «آسمان همه جا خاکستریست!» اتحاد چپ را راه‌کارگر از فعالیت مستقل و سازنده منحرف ساخت، پس «نشست» را نیز یک تشکیلات همگن راه‌کارگر از راه به در خواهد کرد! مشکل فقط در اینست که راه‌کارگر در آن نمی‌تواند نقشی نظیر اتحاد چپ ایفا کند. پس «دمکرات» می‌شود و به فرقه‌ها که به زعم مقاله نویس راه‌کارگر در «نشست» متمرکز شده‌اند، حمله‌ور می‌شود:

«فرقه‌ها نه بر مبنای مبارزه طبقاتی، بلکه بر مبنای اعتقادات و باورها می‌توانند جمع شوند...»

مجموعه قرائن نشان می‌دهند که نقطه اتصال میان اغلب امضاء کنندگان «بیانیه» بیش از آن که هم نظری ایدئولوژیک و هم خطی سیاسی باشد، اشتراک اکثر آنان در مخالفت با خط مشی طبقاتی و ضدفرقه‌ای در امر اتحاد؛ و مخالفت با آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و حق رای عمومی است که «حکومت شورایی» را اسم رمز و پرده ساتری برای آن کرده‌اند. (۲۰)

ساختار تفکر راه‌کارگر آن‌چنان در سوسیال‌دمکراسی راست جذب و هضم شده است که حتی اسکلت مقاله برهان با نویسنده «چپ لیبرال» نشریه «طرحی نو» یکسان درمی‌آید. نویسنده طرحی نو، منوچهر صالحی هم‌چون برهان در آغاز مقاله‌اش درباره نشست، «چنین کوششی را ارج» می‌نهد و بعد از آن روی ضدهمکرات خطاب کردن «عناصر تحت تاثیر بلشویزم» متمرکز می‌شود:

«نگاهی به ترکیب نیروهایی که دور یکدیگر جمع شده‌اند تا با هم ساختار همکاری مشترکی بیابند، آشکار می‌سازد که بیشتر آن گروه‌ها به طیفی از جنبش «کمونیستی و چپ» ایران تعلق دارند که هنوز تحت تاثیر بلشویزم قرار دارد و در نتیجه با دمکراسی میانه خوبی ندارد...»

«سیاست بلشویک‌ها بر این است که... در حرف از حکومت شورایی هواداری نمایند و در عمل در جهت تحقق حکومت متکی بر دیکتاتوری حزب گام بردارند. به عبارت دیگر، هواداری این احزاب از دمکراسی بورژوایی، یعنی حق آزادی مطبوعات، آزادی تشکیلات صنفی و سیاسی و... بخاطر امکاناتی بود که می‌توانستند از آن بهره گیرند و نه آنکه آن‌ها واقعاً به این ارزش‌ها باور داشتند و دیدیم در هر کشوری به قدرت رسیدند، این ارزش‌ها و هنجارها را از میان برداشتند.» (۲۱)

خواننده علاقمند می‌تواند این دو مقاله را در کنار هم قرار دهد تا قرابت فکری و سبک حمله مشابه آن‌ها را با ادعای دروغین آزادی خواهی، آن‌هم از نوع بورژوایی‌اش!، برعلیه پیروان دمکراسی پیگیر و رادیکال مشاهده کند. هردو نویسنده مدعی هستند که هر چه خواست آزادی خواهانه و مطالبات دمکراتیک که در نظرات، برنامه، سیاست و فعالیت‌های عملی بخش اعظم فعالین حاضر در جلسه وجود دارد، قابل اعتنا نیست و پیش‌داوری و قصاص قبل از جنایت کمونیست‌ها و فعالین چپ از واجبات است! نویسنده راه‌کارگر حرفش را لای زورورق نه چندان زیبایی

می‌پیچد و می‌گوید «نقطه اتصال میان اغلب امضاکنندگان ... مخالفت با آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و حق رای عمومی است...» اما در عوض نویسنده طرحی نو رک و پوست‌کنده می‌گوید « هواداری این احزاب از... حق آزادی مطبوعات، آزادی تشکیلات صنفی و سیاسی و... » به این خاطر نبود که کمونیست‌ها واقعاً به این ارزش‌ها باور داشتند و دیدیم در هر کشوری به قدرت رسیدند، این ارزش‌ها و هنجارها را از میان برداشتند.»

این چنین شانتاژ رایجی، شاید برای سوسیال دمکراسی اروپایی فایده‌ای در انتخابات پارلمانی داشته باشد، ولی برای جامعه ایران که صدها و هزاران کمونیستش برای مبارزه بر علیه تفتیش عقاید، دفاع از آزادی مذهب و آزادی از مذهب، فعالیت در نشریات دگراندیش و یا زیرزمینی و یا سایر حقوق و آزادی‌های دمکراتیک به چوبه‌دار آویخته شده‌اند، نفرت برمی‌انگیزد.

نادیده گرفتن طیف وسیعی از فعالین مستقل چپ در این نشست، ناشی از یک اشتباه موردی نیست، بلکه اساساً از نوع نگرش این نیروها و از جمله راه‌کارگر برمی‌خیزد که علی‌رغم شعارهای دل‌انگیز درباره «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»، چیزی از خودویژگی‌های جنبش چپ در دوره کنونی یاد نگرفته است. آن‌ها هم چون هر بوروکراتی انسان‌های دیگر را پلکانی برای جاه‌طلبی‌های خودتلقی می‌کنند. پس امکانی در ذهنشان (حتی احتمالی بسیار ضعیف!) نمی‌تواند شکل بگیرد که شاید این بار جنبش نواندیش و مستقل چپ قدم‌های خویش را از طریق همکاری سازنده مابین شبکه وسیع فعالین مستقل و تشکل‌هایی که با شرایط جدید سازگاری یافته‌اند، به سوی آینده برمی‌دارد. دور جدیدی از فعالیت و شکوفایی چپ در راه است که بر جنگ فرقه‌ای قدیمی رایج میان تشکیلات‌های سنتی بها نمی‌دهد. مستقلین امیدوارند که تلاشی که چند سال پیش از این، در اثر «کودتای» تشکیلات‌های بوروکراتیک نافرجام ماند، این بار از درون «نشست» شانس بروز و ظهور بیابد.

اینکه آیا این «شانس» به واقعیت تبدیل می‌شود، منوط به عوامل بسیاری دارد که یکی از آن‌ها روشن‌گری و چالش مداوم چپ نواندیش بر علیه سکتاریسم (به بیان برهان: فرقه) می‌باشد. درست در همین زمینه است که بایستی روشن ساخت که فرقه‌گرایی برخلاف تصویری که راه‌کارگر ارائه می‌دهد، فقط «فرقه‌گرایی چپ» نیست، بلکه «فرقه‌گرایی راست» در دوره کنونی بسی خطرناک‌تر است.

این فرقه‌گرایی راست است که فعالین چپ را سانسور می‌کند، در مجامع و فعالیت‌های ضد رژیم جمهوری اسلامی بیش از آن که به دشمن کارگران و زحمت‌کشان و سرکوب‌گر خلق‌های ایران حمله‌ور شود، نگران فعالیت‌های «تندروانه» مردم به جان آمده از ظلم و ستم رژیم است. (نمونه کنفرانس برلین) ترجیح می‌دهد که با راست‌ها و همکاران رژیم در حادترین دوره مبارزه انقلابی (نظیر اکثریت و حزب توده) و امثال بنی‌صدر به گفتگو و گپ‌زنی لیبرال منشا نه بنشیند ولی وسیع‌ترین نشست چپ در چند سال اخیر را مورد حمله قرار دهد. ترمینولوژی بورژوازی را برای نقد و حمله به جنبشی که خود را متعلق به آن قلمداد می‌کند (یا می‌کرد) به کار ببرد و پوپولیسم کم‌مایه‌ای را پیشه کند که نقد آن حداقل ادعای سال‌های آغازین فعالیت راه‌کارگر بود. دمکراسی ماوراء طبقاتی را از زیاله‌جات ایدئولوژی بورژوازی کشف کند ولی «برخورد باز» در درون جنبش چپ را خاتمه یافته تلقی کند. اگر راه‌کارگری که علیرضا شکوهی نماینده‌اش بود با راه‌کارگر امروز مقایسه کنیم، میزان صدمه وحشتناکی که فرقه‌گرایی راست بر این تشکیلات گذاشته بهتر می‌توانیم مشاهده کنیم. از برخورد باز به بایکوت و سیاست سکوت در درون جنبش چپ، از «احساس نزدیکی به آنارشیست‌ها» (نقل به معنی از جزوه‌های «فاشیسم کابوس یا واقعیت» - اگر حافظه‌ام مرا فریب نداده باشد!) به سیاست احساس نزدیکی به لیبرال‌ها و چپ لیبرال‌ها (به ویژه پس از کنفرانس برلین) در دوره کنونی، همگی حکایت تلخ راه‌کارگر در سال‌های بحران زده‌اش است.

برای ما قطعی است که فرقه‌گرایی راست، اگر بدون خود سانسوری به نشست می‌پرداخت، بسی خشمگینانه‌تر از آنچه «برهان» در تک برگه راه‌کارگر نوشته است، چهره خود را نشان می‌داد. برخورد با گروه‌ها و سازمان‌های شرکت‌کننده، تحریم و بایکوت خبری، حملات وسیع‌تر سیاسی و نظری برای شدت بخشیدن به اختلافات درونی نشست، به کارگیری تجمع‌هایی که راه‌کارگر در آن‌ها حضور دارد، و فعال ساختن آن‌ها از طریق سمینارها و یا نشست‌ها و... می‌توانست و یا می‌تواند بخشی از این «تاکتیک‌ها» باشد. اما به طور قطع، چنین توازنی در درون راه‌کارگر یک سویه نیست، بنابراین در برآیند تصمیم‌گیری‌های این گروه، ترکیبی از یک برخورد صبورانه که گاه چهره یک «جنتلمن لیبرال» را به خود می‌گیرد و نیز تاکتیک‌های فرقه‌گرایانه راست را می‌بینیم.

۴.۱.۲. ناب‌اندیشان

میل به تحریم حرکت‌هایی که برای نزدیک‌تر شدن طیف‌های مختلف چپ انجام می‌شود، فقط از سوی فرقه‌گرایان راست مورد انتقاد واقع نشده است. گروهی از منتقدین، که اغلب از میان فعالین مستقل هستند نیز با دیده شک و انتقاد به این روند می‌نگرند. باز کردن چنین نقطه نظرانی به اعتقاد ما دارای اهمیت بسیار است، زیرا که لحن صریح و انتقادی اغلب این نظرات اشاره به مشکلات و پیشینه‌های مشکل‌سازی دارد که بدون حل آن‌ها نمی‌توان به گسترش پویانده و بالنده روند همگرایی چپ در داخل «نشست» و یا چه در روندهای دیگری که تحت هر عنوان شکل خواهند گرفت امید داشت. بخشی از این نگرانی‌ها، نگرانی نویسنده این سطور نیز هست، اما نحوه رویکرد برای حل چنین معضلاتی را در اتخاذ روش‌های بسته سیاسی نمی‌بیند.

با توجه به این که شاید انعکاس چنین نظرانی در سطح علنی مباحثات کنونی به درستی انجام نشده باشد، نخست بخش‌های اصلی دو نوشته که انتشار علنی نیافته‌اند را با اجازه از نویسندگان آن‌ها در اینجا منعکس می‌کنیم و سپس سعی در بازگشایی مشکلات چنین سبک نگرشی برای

پیشبرد امر جنبش انقلابی خواهیم داشت.

در نوشته شماره یک می خوانیم:

(... متسفانه در آخرین روزهای آماده سازی نوشته کنونی، نویسنده متن شماره یک عدم موافقت خود را با انتشار بیرونی آن اطلاع داد. به همین دلیل مجبور به حذف آن شده ام. ایرادات محتوایی اما هم چنان به قوت خود باقی است و علی رغم نامفهوم شدن بخشی از مباحثات، بهتر دیدم مطالب را با حذف نقل قول طولانی در قالب انتقادات نمونه واری مطرح سازم که علی رغم حملات تند و پرخاشجویانه به مستقلین، چندان رغبتی به طرح علنی آن ندارند. ولی ما را با آنان کاری نبوده و نیست. چرا که «حرف را باید زد، درد را باید گفت...»)

در نوشته شماره دو نیز چنین می خوانیم:

«...من فراخوان برای اتحاد را از طرف یک عده که خود را سردمداران جنبش چپ می دانند، اتحادی از بالا و جدای از مبارزات کارگران و بطور کلی جدای از مبارزه طبقاتی می دانم...»

از نظر من مشکل کارگران و زحمتکشان چه در ایران و چه در هر کجای دنیا با تشکیل انواع و اقسام اتحادیه ها و بلوک های من در آوردی یک عده روشنفکر به ظاهر کمونیست و چپ سانتریست نمی توان حل کرد، فرض کنیم اتحادی هم صورت بگیرد که بارها انجام شده است. (اتحاد چپ کارگری، راست کارگری و الی غیرالنهاییه) تحت چه تئوری انقلابی و ابزار انقلابی که بدنبالش عمل انقلابی را به همراه خواهد داشت، صورت می گیرد؟

کسانی که تحلیل شان از سطح درگیری در بین جناح های رژیم و ضعف و شدت گرفتن بحران قدرت در بین آن ها فراتر نمی رود و همیشه چشم به قدرت در بالا دارند، وقتی پای عمل به میان آید، چه کار خواهند کرد؟ بر اساس ضعف و قدرت رژیم کارگران باید به طرف بیت امام راه پیمایی کنند، به رفسنجانی عرض حال بنویسند، چاپلوسی صادق خلخالی را بکنند، راهبران مذهبی را انقلابی بخوانند (در حالی که مذهب در اساس خودش ارتجاعی است) و خاتمی را مبتکر تمدن و دمکراسی بخوانند. آن ها تحلیل می کنند که بحران قدرت در ایران هرچه بیشتر عمیق شده است، و در صحنه زورآزمایی هیچکدام از طرفین نمی توانند قدرت فائقه را به دست آورند، لذا حل آن به یک رشته تحولات انقلابی و رادیکال نیاز دارد و طبقه کارگر تنها نیرویی است که می تواند یک قدرت انقلابی ایجاد کند، ولی در حال حاضر در وضعیتی نیست که قدرت حاکم ارتجاعی را به زیر بکشد، پس سردمداران جنبش به اصطلاح چپ مستقر در خارج با هم متحد می شوند، قدرت ارتجاعی را به زیر می کشند و دولت شورایی را تشکیل می دهند، و براساس سیاهی لشکری که در اتحادشان جمع کرده اند، پست های کلیدی تقسیم می شود، و دولتی برفراز طبقات و یا به قول راه کارگری ها یک کاست من درآوردی «تشکیل می دهند» و تا دوره تحول بعدی که طبقه کارگر شاید بتواند ضعف هایش را از بین ببرد و قوی شود، باید قربانی بدهد. کسی هم حق نخواهد داشت که طرح کند که خود این سردمداران در این ضعف طبقه کارگر چه نقشی داشته اند؟! «پایان نقل قول از نوشته شماره دو»

با این نقل قول، فضای دیگری را در میان فعالین مستقل چپ می بینیم که تاکنون با سیاست سکوت و یا خود سانسوری با آن برخورد شده است. در این نوشته فقط به آن قسمت از بحث ها پرداخته خواهد شد که به چگونگی روند همگرایی جنبش چپ بازمی گردد. پرداختن به درستی یا نادرستی موضع سیاسی و نظری مطرح شده در نوشته فوق در حوزه وظایف نوشته کنونی نیست.

نکته ای که در نوشته نمونه وار «یک» بایستی به آن پرداخته شود، طرز تلقی نادرستی است که می پندارد بین مستقلین و جریانات شرکت کننده در نشست احساس نزدیکی سیاسی وجود دارد. اما آیا شرکت در هر گردهمایی یا نشست به معنای «این همانی» با همه حاضرین در جلسه است؟! مطلق سازی چنین امری، به معنای آن است که ما درهیچ گردهمایی یا نشستی شرکت نمی کنیم مگر آن که همه حاضرین در آن جلسه از لحاظ سیاسی «پاکدامن» باشند. نکته مهم، اما در این امر نهفته است که ما به عنوان افراد مستقل چپ اغلب از جریاناتی خارج شده ایم که خط مشی و یا روش های برخوردشان به مجموع مسائل جنبش (و از جمله مسائل درون تشکیلاتی) مورد قبول مان نبوده و نیست.

- برخی از گروه منصور حکمت بیرون آمده اند. عوامل گونه گونی برای جدایی از او موثر بوده است: نظیر کیش شخصیت، لجن مال کردن پرنسپ های کمونیستی، دریافت کمک مالی از سازمان مَوساد و کلاً دولت اسرائیل و...

- برخی از راه کارگر جدا شده اند، دلایل آن هم متفاوت است: نظیر دورشدن از خط مشی طبقاتی کارگری، افتادن در چاه سوسیال دمکراسی راست، برخورد ناسالم درون تشکیلاتی و...

- گروهی دیگر از طیف های مختلف جنبش فدایی جدا شده اند با دلایلی که آن هم انبوه و متفاوت است: خط مشی و تحلیل نادرست، دگماتیسم، برخورد تشکیلاتی ناسالم تا حد درگیری مسلحانه در کردستان و متعاقب آن درگیری های خارج کشور و...

- برخی از کومله و یا حزب کمونیست جدا شده اند، با دلایلی نظیر اختلاف نظر در خط مشی سیاسی، نحوه برخورد به مسئله ملی و حق ملل، مشکلات درون تشکیلاتی، اعلام حزب کمونیستی که در واقع جایگاه واقعی خویش را ندارد و...

- جمعی دیگر از اتحادیه کمونیست ها جدا شده اند، با این انتقادات که تحلیل های عقب افتاده و یا کپی برداری های ساده از نظریه مائو راه به جایی نمی برد، روش های تحریک آمیز فعالیت، که میراث کنفدراسیون احیاء زمان شاه است، برای کار درازمدت کمونیستی چاره ساز نیست،

این لیست بلندبالا را هم چنان می‌توان ادامه داد ولی تمام نکته در این است که هر نشست که فقط و فقط از مستقلین تشکیل نشده باشد، چنین تشکیلات‌هایی با چنین سوابقی حضور دارند. حال، همین بینش را داخل مستقلین هم می‌توان گسترش داد. یعنی همه آن‌ها نیز به یک شیوه و در یک سطح با تشکل گذشته خود، انتقادی برخورد نمی‌کنند. برای مثال، تعدادی از همین منشعبین گروه منصور حکمت، به نحوی برخورد می‌کنند که گویی تا لحظه‌ای که با جناب «لیدر» دچار اختلاف نشده بودند، همه چیز بروفق مراد بود و هیچ ایرادی در رفتارهای ماکیاولیستی و هوچی‌گرانه این جماعت دیده نمی‌شد! خب، پس داخل مستقل‌ها هم جمعی با جمع دیگر نمی‌تواند به مباحثه بنشینند! چنین مکانیسم تخریبی و بسته‌ای سرانجامش به آنجا منتهی می‌شود که در بهترین حالت چند نفر محدود، «سکت» خاص خود را به وجود می‌آورند و سایر جهانیان را ضدانقلاب و... قلمداد می‌کنند و در بدترین حالت آن، فرد حتی خودش را هم به عنوان یک فرد انقلابی و یا مترقی قبول ندارد.

در این مورد، تجربه تلخ ما در زندان جمهوری اسلامی چنین بود که تعداد معدودی از زندانیان که از مارکسیسم و سیاست، درکی «ناب» و بی‌عیب داشتند از بایکوت حزب توده و اکثریت شروع کردند و سپس طیف سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و راه‌کارگر را به آن افزودند و تا آنجا پیش رفتند که مثلاً در زندان گوهردشت که در سلول‌ها، دو تا چهار نفر زندگی می‌کردند، حاضر به زندگی با «ضدانقلاب» در سلول نبودند و بنابراین، بند به دو نفر از این دوستان که تمام زندانیان دیگر را از تمام طیف‌ها (خط یک، دو، سه و الی آخر!) «ضدانقلاب» می‌دانستند، سلول جداگانه‌ای داد تا حداقل خودشان با هم راحت زندگی کنند. متأسفانه بعد از چند هفته، همین دو نفر نیز باهم «اختلاف بینشی» پیدا کردند و هم دیگر را «ضدانقلاب» ارزیابی کردند. نتیجه این شد که سفره غذایشان را از هم جدا کردند و هرکدام رو به دیوار می‌نشست و غذایش را می‌خورد.

شاید برخی بخندند، شاید برخی بگیرند ولی این واقعیات تلخ تنها یک بار در میان زندانیان سیاسی دیده نشد. این موضوع ربطی به بیماری روحی و روانی نیز نداشت، چرا که این دوستان نرمال بودند ولی بینش تنگ‌نظرانه و ناب‌نگری که از جهان داشتند، چنان در دایره تخریبی افتاده بود که قادر به تحمل و یا پذیرش نظرات متفاوت با خود نبودند. این بینش نمی‌تواند بپذیرد که میان طبقات و اقشار اجتماعی در جهان واقعی دیوار چین کشیده‌اند و کمونیست‌ها نیز در چنین دنیای واقعی‌ای عمل می‌کنند. (این موضوع در مقالات مختلف بررسی شده است که یکی از موارد خواندنی از طرح درست مسئله را می‌توان در مقاله لنین درباره «شورش ایرلند»، ۱۹۱۹ یافت)

پس بایستی تاکید کرد که شرکت در هر نشستی به معنای «وحدت» نظری، سیاسی و یا تشکیلاتی، حتی در سطوح اولیه آن نیست، بلکه محیطی است که برای طرح نظرات و مباحثات از جنبه‌های مختلف ایجاد شده، و این احتمال موجود است که تمام افراد حاضر در نشست و یا بخشی از آن به توافقاتی دست یابند و یا برعکس این توافقات ناممکن باشد، و این حضور ربطی به «احساس حداقل این‌همانی» مابین شرکت‌کنندگان مختلف نشست‌ها ندارد.

راندن همه حاضرین و مستقلین در جلسه به این «اتهام!» که با چند گروه و سازمانی که سابقه چنین و یا چنان دارند، یا ناشی از عدم شناخت از طیف‌های وسیع فکری و نظری در این جلسه است و یا تأیید این شعار دل‌خواه بوروکرات‌ها و تشکل‌های سنتی که فقط در پی «جذب» فعالین مستقل به داخل تشکیلات‌هایی است که این افراد به دلایل انتقادات و اختلافات دیرینه آن را ترک کرده‌اند. عمق چنین درکی از «انسان» و به ویژه انسان آگاه به امور خویش، فاجعه‌آمیز است و به عمد یا غیرعمد برای تمامی افراد مستقل در جلسه نقشی جز «پذیرش انفعالی» هیرارشی موجود قائل نیست.

هنوز براین نوشته انگلس در مکاتباتش می‌توان استناد جست که نوشت: «انسان‌ها خود سرنوشت خویش را تعیین می‌کنند، منتها در یک چارچوب معین تاریخی، اجتماعی.»

علاوه براین، بایستی در مورد نوشته نمونه‌وار «یک» گفت، هنگامی که افرادی چنین می‌فهمند که نقش فرد یا افراد مستقل در مذاکرات و مباحثه گروه‌ها و تشکل‌ها وارد شدن «در یک رابطه‌ی شکننده‌ی فرودست قدرت» است، ناامیدی و یا شناخت ناقص خود را از توان و تاثیر مستقلین و جمع‌های نوآندیش چپ که در طی یک روند طولانی پس از سرکوب‌ها و انشعابات دهه شصت شمسی (هشتاد میلادی) به بازنگری و نوسازی اندیشه چپ مشغولند، نشان می‌دهد. اغلب قریب به اتفاق حاضرین در جلسه، اعم از منفردین و یا تشکل‌های غیرسنتی حاضر در جلسه، اساساً به «رابطه‌ی قدرت» (چه فرودست و چه فرادست) تن نمی‌دهند، آن‌را ضدکمونیستی و بوروکراتیک ارزیابی می‌کنند، در مقابلش مثلاً طرح شبکه‌های موازی را می‌دهند. چنین فهمی از سوی نویسنده متن نشان می‌دهد، حداقل در میان بخشی از مستقلین، هنوز نگرش بوروکراتیک و سنتی در باب روابط سیاسی و تشکیلاتی وجود دارد و جهانی‌ورای «رابطه قدرت» در درون کمونیست‌ها و جنبش چپ تصور نمی‌کنند.

در سطح عامیانه آن، «رابطه قدرت» از اقتدار «ارگان» به اقتدار «فردی» سقوط می‌کند و چاره‌ای جز فضاسازی‌های بیمارگونه ندارند. در این مورد می‌توان به تئاتر مسخره‌ای اشاره کرد که گروه منصور حکمت، برای این جناب در دار و دسته اشان به عنوان «لیدر» بازی می‌کنند، طرح آلترناتیو اجمالی در مقابل چنین نگرشی در قسمت «۳.۳. بازهم درباره شبکه» آمده است، به همین دلیل از تکرار مجدد آن خودداری می‌کنیم. به عنوان خاتمه این قسمت از بحث کفایت اشاره کنیم، در این نشست یکی از مدافعین بینش «سلسله مراتبی» توکل است که در قسمت آتی به نقد و پاسخ به نظرات او خواهیم پرداخت ولی حتی او نیز در طرح پیشنهادی‌اش درباره بلوک چپ انقلابی، عضویت در بلوک را «فردی» می‌داند و

نه سازمانی. یعنی داستان قدیمی «حق ویژه» گروه‌ها، بعد از یک دوره طولانی به کنار گذاشته شده است. از پیش معلوم است که همه حاضرین و گروه‌های متشکل، خواهند کوشید آنچه به نظرشان درست می‌آید در این مباحثات طرح کرده و به پیش ببرند. این امر حق و وظیفه همگی ماست و نه حقوق ویژه «تشکل‌ها».

از موضوع فوق که بگذریم، هر دو نوشته فصل مشترکی دارند که در عین پیوند با موضوع قبلی، با آن یکی نیستند. در واقع، نقطه مشترک و مرکزی در هر دو نوشته این است که تشکل‌های سنتی و بوروکراتیک چه به دنبال جذب نیروهای مستقل و یا به اصطلاح «سربازگیری» هستند و امیدی به پیشرفت جنبش چه در نشست‌های این چنینی نیست. باید گفت که ارزیابی از ترکیب نشست و حضور وسیع و فائده‌نیروهای مستقل در آن، این احتمال را قوت می‌بخشد که این بار برخلاف تلاش‌های شکست خورده پیشین، آلترناتیو چه نواندیش بر جماعت بوروکرات و بی‌اعتقاد به خلاقیت انسانی رجحان یابد. این امر یک احتمال است و نه بیشتر. تحقق چنین احتمالی منوط به حضور نظری و عملی فعالانه و مسئولانه تک‌علاقه‌مندان به سرنوشت جنبش چه و کمونیستی می‌باشد. دوستان و رفقای که هم‌چون دو نوشته بالا می‌اندیشند، در بخش بعدی همین مقاله خواهند دید که چگونه نظر مستقل‌ها «تروریزه» می‌شود و سعی در کم‌اهمیت جلوه دادن آن‌ها و تحریف نظرانشان می‌شود. برخورد مسئولانه در چنین وضعی حضور فعالانه در نشست است.

ما نیز احتمال دیگر را از نظر نادیده نمی‌گیریم که در نوشته‌های فوق به صورت احتمال قطعی در نظر گرفته شده است. یعنی طبق معمول سنوات گذشته، تشکل‌هایی سعی کنند بر فراز سر شرکت‌کنندگان و مستقلین حرف‌های کهنه شده بوروکراتیک‌شان را به جمع حقه‌کنند و با یک دست بالا و پایین کردن! (به اصطلاح رای‌گیری) «خط»‌شان را پیش ببرند! یا بدون نظرخواهی از طیف وسیعی که در این روند ذی‌نفع هستند، خودشان به نیابت از جمع سخن بگویند و برنامه بریزند و توقع اجرای برنامه خودشان را از سایرین داشته باشند. با این همه اما، هنوز این احتمال ضعیف به نظر می‌رسد که جنبش نوزا و جوان چه، این بار هم از همان نقاط ضعف قبلی ضربه بخورد. به همین دلیل است که تا قطعی نشدن فضای حاکم بر این نشست و کلاً چنین نشست‌هایی حضور ما به صورت «ناظر» در آن‌ها خواهد بود و شرط مقدماتی برای رابطه نزدیک‌تر، همانا درک و فضایی نزدیک‌تر با نگرش نواندیش در این جلسات است.

اما چنین توقعی، تنها با تلاش ایجابی و طرح آلترناتیو از سوی منتقدین به رویه‌های بوروکراتیک می‌تواند برآورده شود. نمی‌توان یک‌سویه به نقد دیگران پرداخت، در همان حال، هیچ راه حلی برای روند برون رفت از بحران ارائه نداد. تاکید بر چنین رویه اثباتی و ایجابی از آن روست که نفی دیالکتیکی یک پدیده رو به مرگ، با حفظ عناصر بالنده در پدیده کهنه و کنار زدن عناصر میرای آن و نیز ارتقای این پدیده به مرحله بالاتر معنا می‌یابد. جنبش چه دهه‌های گذشته ایران را نیز نمی‌توان «دفن» کرد و نامش را «نفی گذشته» گذاشت، و برای جنبش نوین تا زمان نامعلومی انتظار کشید. تولد نو از درون چنین کهنه‌ای، نیازمند تلاش آفرینش‌گر انسان‌هاست. پراتیک مشخصی که به «نو» شکل و محتوای جینی‌اش را می‌بخشد و کهنه را آرام آرام به سرنوشت خود رهنمون می‌شود. این روند بالنسبه طولانی و پر پیچ و خم، نه با این نشست آغاز شده و نه با آن خاتمه می‌یابد، بلکه فقط یکی از گذرگاه‌های بی‌شماری است که روند نوزایی و نوسازی جنبش چه آن را طی می‌کند.

می‌توان کناره‌گیری کرد و پس از ناموفق بودن این دور جدید بازنگری به جنبش چه، ندا سر داد که «ما گفته بودیم!» اما به راستی نقش تک‌تک ما در این شکست‌ها و یا پیروزی‌ها چیست؟

به بیان برتولت برشت، «به جای آن که نیک باشید؛ نیکی را سامان دهید!» انزوا و گوشه‌گیری از جمعی که برخی از شرکت‌کنندگان با فهم ما از سیاست انقلابی‌سازی ندارند، شاید به پاک نگاه داشتن دامن ما از آلودگی آن‌ها کمک می‌کند و شاید بتواند برای «نیک» بودن شما نیز بهرانی باشد ولی فایده‌ای به حال سامان دهی به «نیکی» در مقابل این جهان پر از گند و کثافات بورژوازی ندارد.

هیچ سازش و مماشاتی برای اهداف حقیقانه و کوتاه مدت بوروکرات‌ها قابل پذیرش نیست. هیچ تعلق خاطری نیز به آنان وجود ندارد، اما نکته مهم در این واقعیت نهفته است که وجه غالب حاضرین در این جلسات افرادی هستند که غم این جنبش آسیب خورده از بیرون و درون، آن‌ها را به جلسه کشانده است و ربطی به کهنه‌جویان ندارند. یکی دانستن این جمع با «ورشکستگان به تقصیر سیاسی»، در درجه اول کاستن از بی‌اعتباری شدید آن‌هاست و در مرحله بعد، خفه کردن تلاش‌های همگان فکری خودتان است که در این نشست برای سازمان‌دهی معقولانه روند شکل‌گیری هرچه جمعی‌تر هم‌فکری و هم‌نظری جنبش نوآور چه می‌کوشند. یعنی می‌کوشند قبل از آن‌که به مصوبه‌های از قبل و «از بالا» تعیین شده جای پیشرفت دهند، روند تبادل نظر و کانال‌های ارتباطی نیروهای وسیع اما پراکنده چه را از طریق رسانه یا رسانه‌های آلترناتیو، گسترش دهند، شبکه‌ای پویا و شاداب برای تبادل نظر و اخبار مابین آن‌ها و نیز طیف وسیع‌تر علاقه‌مندان این جنبش را فراهم آورند و در حقیقت شکل عملی «روند تولید هم‌رایی» (نوشته شماره یک) را در وسیع‌ترین و گسترده‌ترین نوعش که مقدر توانایی مادی و فنی جنبش چه باشد، سازمان دهند. اگر با پیش‌دآوری برخورد نشود، دوستان منتقد به شرکت در نشست می‌بینند که نقطه مرکزی و کلیدی پیشنهاد ما، ارائه راه حل برای گسترده‌ترین و دمکراتیک‌ترین شکل برای «روند تولید هم‌رایی» است، و هیچ کدام از امضاءکنندگان طرح خواستار «تزیق نظرات از پیش تعیین شده» نیستند.

اینکه در این نشست، این یا آن نظر، این یا آن فرد، حضور داشته است نافی روند کلی حاکم بر نشست نبوده و نیست. این جمع‌های کوچک، گرچه علاقه دارند که خود را بزرگ‌تر از آن چه هستند جلوه دهند؛ ولی واقعیت آن است که فقط از ویژگی‌ها و کارکردهای یک «گروه فشار»

(لابی) در جلسات عمومی استفاده می‌کنند که گاه موثر واقع می‌شود و گاه اسباب شرمندگی پیروان این گروه‌های فشار را به ارمغان می‌آورد. خلاصه کلام اینکه، وضع جلسه می‌تواند به نتایج تاییدکننده نگرانی‌های دوستان ناب‌اندیش ما منتهی شود، اما، و این اما بسیار مهم است، می‌تواند که به نتیجه‌ای خلاف آنچه بوروکرات‌ها انتظار دارند منتهی شود یعنی نقطه جهشی برای تبادل نظر و همگرایی وسیع‌تر و سازنده‌تر در درون جنبش چپ.

می‌توان در حاشیه ایستاد و گریبان خود را از چنین کشاکشی ما بین نو و کهنه نجات داد ولی می‌توان با این وضع غیرمنفعلانه برخورد کرد و به طرح آلترناتیو سیاسی، نظری و عملی سازنده‌ای پرداخت که امید به فرارویی یک نقطه عطف جدید را در این جنبش افزایش دهد.

۴.۲. نیروهای منتقد به طرح رسانه آلترناتیو

همان‌گونه در صفحات بالا اشاره شد، به طرح نشریه مستقل و مشترک چپ یا به بیانی وسیع‌تر «رسانه آلترناتیو»، در نشست نخست از زوایای مختلفی برخورد شد. از جمله، افرادی در رد آن و یا ثانوی بودن اهمیت آن سخن گفتند. برخی نیز در روز اول نشست که فقط فعالین مستقل و شورای زندانیان سیاسی چپ این طرح را مطرح ساخته بودند، با آن مخالفت کردند و در روز دوم با مشابه شدن خطوط کلی بخش عملی پیشنهادات حزب کمونیست با این طرح، با آن از در موافقت در آمدند!

برای نمونه به نوار سخنان روز اول و دوم یدی در این نشست می‌توانید مراجعه کنید.

۴.۲.۱. نگاهی به یک مقاله

از مخالفین دیگر که در نشست و پس از آن با طرح نشریه مشترک و مستقل سازگاری نشان نداده، توکل است. مشکل وی در این است که او تلقی ذهنی خویش را از نشست مشترک به جای واقعیت‌های نشست می‌نشانند. او در بولتن شماره چهار مباحثات مقاله‌ای را ارائه داده است که در آن به نحوی آشکار به تمایلش برای هرچه سریع‌تر یک سویه کردن تبادل نظرات در درون طیف وسیع شرکت‌کنندگان در نشست، در چارچوب پیشنهادی‌اش یعنی بلوک چپ انقلابی است.

۴.۲.۱.۱. تنوع نظرات: او به عادت دیرینه قادر به تحمل سایر نظرات نیست و همه نظرات دیگر را در مسیر «تخریب» موفقیت اجلاس ارزیابی می‌کند. وی چنین می‌نویسد:

«در این اجلاس گرایشاتی وجود داشتند که می‌خواستند این اجلاس را به مسیری سوق دهند که هیچ چشم‌انداز موفقیت‌آمیزی برای آن وجود نداشته باشد.» (۲۲)

گوی، این «نظرات تخریبی!!» پس از نشست نیز به کار خود ادامه داده و آرامش و «تک نظری» بودن سیستم فکری تفکر توکل را برهم ریخته‌اند. او با اشاره به مطالب منعکس شده در شماره ۳ بولتن مباحثات می‌نویسد:

«در همین اندک مقالات این شماره بولتن، یکی می‌خواهد حزب تشکیل دهد. دیگری می‌خواهد تشکیلات واحدی از همه کمونیست‌های ایران به وجود آورد. سومی می‌خواهد کنفدراسیون سوسیالیست‌های ایران را در خارج از کشور تشکیل دهد. چهارمی، وظیفه اجلاس را حل مسائل ریز و درشت جنبش کمونیستی از طریق انتشار یک نشریه می‌داند. این شماره بولتن، تنها منعکس‌کننده نظرات چند نفر است. بگذارید که تعداد دیگری هم نظرات خود را ارائه دهند و ببینید چه غوغائی ست.» (۲۳)

یک «آشوب» واقعی! یک غوغای وحشتناک! بقیه به حرف‌های ایشان توجه ندارند و حل مشکلات جنبش چپ را به شیوه‌ای دیگر درمی‌یابند. همین چند سطر برخورد کافیهست تا فهمیده شود که توکل هنوز قادر نشده است کوفهمی‌های خود را از ویژگی‌های جنبش چپ در طول این سال‌ها پالایش کند و به حداقل‌های بلوغ سیاسی در این زمینه دست یابد. کسی که تحمل ندارد مابین دو نشست مباحثه نظری باز را در میان طیف وسیع فعالین و گروه‌های مختلف چپ نظاره‌گر شود، چگونه می‌خواهد در «اتحاد عمل پایدار سیاسی» که پیشنهادش را داده عمل کند؟! هنوز که «ماه عسل» این نشست است، با چند پیشنهاد مختلف‌الجهت برآشفتن، چه عاقبتی در «ماه حنظل» این نشست در انتظار خواهد بود؟! او به مباحثه نظری صبورانه که در طی آن طرفین تلقی خود را از موضوع مورد بحث بیان می‌کنند و در این میان راهی برای هم‌گرایی نظری می‌جویند، اعتقادی ندارد. ما بی‌آنکه پیش‌گو باشیم برعلیه چنین تنگ‌نظری‌هایی، در پیشنهاد ارائه شده خود در نشست اوت ۲۰۰۱ تاکید کردیم:

«نشریه مشترک چپ، در این مرحله بخوان: فعالیت مشترک چپ» حضور گرایشات فکری را نه فقط می‌پذیرد، بلکه از آن استقبال می‌کند. باروری فکری جنبش جدید، با پذیرش کثرت فکری فعالیتش معنی می‌یابد.» (۲۴)

امضاءکنندگان پیشنهاد نشریه مشترک، با چنین زیر ساخت فکری‌ای نه فقط همچون توکل از تنوع نظرات مایوس و آشفته نمی‌شوند، بلکه از آن استقبال می‌کند و در حد توان یاری می‌رسانند که چنین نظراتی به طیف وسیع‌تری از مخاطبین انتقال یابد، چرا که هرگونه پیشرفت واقعی جنبش چپ را حاصل همکاری و فعالیت آگاهانه و آزادانه عناصر این جنبش می‌دانند و از طریق فشارهای مکانیکی سعی در به خاموشی کشاندن نظرات متفاوت ندارند. از طریق چنین نگرشی است که فرد فرد فعالین چپ احساس همبستگی و یگانگی واقعی در مسیر مشترکشان می‌یابند. ما

«غوغا» و «آشوب» ذهنی توکل را از کثرت نظرات، اتفاقی ارزیابی نکرده، بلکه آن را سنگ پایه فکری او در دو دهه اخیر و از جمله در نشست کنونی می‌دانیم. این لحن بر آشفته برخورد، سنگ بنای فکری کجی است که بنایش را بر پیشبرد «خط» به هر قیمتی می‌گذارد. پذیرش تنوع فکری در درون جنبش چپ و کمونیستی برای توکل یک امر درونی و بدیهی نیست، بلکه این تنوع به دنیای فکری او تحمیل شده است. او علاقه دارد که هرچه زودتر کارهایی که به نظرش می‌رسد بایستی انجام شود، نشست برعهده گیرد و «اختلافات و تشتت آراء» نیز می‌تواند در حاشیه «پذیرفته» شود! (۲۵)

پیوستگی این «عمل» با «تشتت نظری» و گونه‌گونی اولویت‌های مبارزاتی نیروهای حاضر در نشست برای او معنای خاصی ندارد. او ترجیح می‌دهد چهره یک «مرد عمل»! را داشته باشد. اما ببینیم درکی که از عمل دارد، چگونه است؟

۴.۲.۱۲. آکسیونیسیم: توکل در این قسمت نوشته‌اش مطالبی را عنوان کرده که اسباب «انبساط خاطر!» خواننده را فراهم می‌آورد! به همین خاطر با هم به سطر به سطر آن می‌پردازیم. گویی، او با چند دوست و همکارش قرارهایی گذاشته بودند که نشست و سپس شورای هماهنگی آن‌ها را در نظر نگرفته است. به همین دلیل می‌نویسد:

«در واقع قرار بر این بود که ما به یک اتحاد رزمنده شکل دهیم که با عمل مبارزاتی خود، نقش مداخله‌گری در جنبش طبقاتی کارگران و جنبش انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی داشته باشد.» (۲۶)

در اولین نشستی که هنوز تعداد کثیری از فعالین مستقل و گروه‌های دیگر در آن حضور نیافته‌اند، سعی بر ادامه جلسات و نتیجه‌گیری قطعی از آن در طی یک روند تبادل نظر بود و به همین دلیل هیچ مصوبه‌ای که ناشی از رابطه‌ای فراتر از این حد باشد تاکنون به صورت جمعی به تصویب نرسیده است. توکل دوباره علایق ذهنی خود را با آن چه که در نشست توافق شد، جایگزین می‌کند. کافیسیت، شورای هماهنگی لطف کرده و نوارهای نشست را در اختیار طیف وسیع‌تری از علاقمندان قرار دهد تا معلوم شود، چنین «قرارها» و «مصوبه‌هایی» وجود خارجی ندارند. علت آن هم به اندازه کافی قابل درک است، مجموعه نشست به این نظر رسید که هنوز نمی‌توان «کفایت» بحث‌ها را اعلام کرد و به همین دلیل به یک بیانیه پایانی اکتفا شد، که تعدادی، از جمله شورای زندانیان سیاسی چپ، با توجه به ایرادات به کل فضای جلسه و نیز بیانیه پایانی، نقش خود را به «ناظر» جلسات تقلیل دادند.

حال بایستی توکل روشن کند که چطوری و با چه کسانی این «قرارها» را گذاشته است؟ و اگر این «قرارها»های نشست نیست چرا انتظار دارد، چنین قرارهایی را سایرین که روحشان هم از موضوع خبردار نیست اجرا کنند؟ اما او گوشش به این حرف‌ها نیست، با لحنی حق به جانب می‌نویسد:

«از این جهت کارنامه ما در این چند ماهی که از نشست می‌گذرد، منفی است. شرم آور است که ۱۶ حزب و سازمان و گروه فعالین، بیانیه‌ای در سطح جنبش منتشر کنند... و یک اقدام عملی مبارزاتی ولو جزئی را سازمان دهی نکنند. دلیل این بی‌عملی کجاست؟ مگر یکی از وظایف شورای هماهنگی، سازماندهی آکسیون‌های اعتراضی در حمایت از مطالبات و مبارزات کارگران نبود؟ اگر قرار می‌بود که یکی دو بولتن بحث و دو سه بیانیه انتشار یابد، این کار بدون یک شورای هماهنگی ۱۵ نفره نیز انجام می‌شد. شورای هماهنگی را از این جهت باید مورد انتقاد قرار داد.»

توکل چنان سخن می‌گوید که گویی از «سربازان» دون پایه‌اش در ارتش خیالی‌اش بازخواست می‌کند. از نظر وی، تمام «توافقات» انجام شده است و همه چیز مهیاست و حالا فقط بایستی آکسیون کنیم. در حالی که چنین اجازه‌ای را مجموع شرکت‌کنندگان در نشست اوت ۲۰۰۱ به شورای هماهنگی نداده‌اند، او اصرار به راه اندازی آکسیون به هر قیمت را دارد.

تا لحظه نوشتن این مقاله این اختلاف مابین طرفداران و مخالفین آکسیونیسیم در شورای هماهنگی وجود داشته است. نماینده شورای زندانیان سیاسی با توجه به همه جوانب کار، اولویت‌های پیشرفت کار نشست و ناپختگی مباحثات داخلی و... بر این امر مکرر تاکید کرده است. او در نامه‌ای خطاب به شورای هماهنگی نشست مشترک دوباره تاکید کرده است که:

«همیشه در جلسه گفته‌ام که وظیفه ما به عنوان نیروهای چپ در خارج از کشور فقط آکسیونیسیم نیست. بازهم می‌گویم من مخالفم که همه چیز در آکسیون خلاصه شود.»

با این حال، آخرین خبری که در لحظات نوشتن این مقاله رسیده است حاکی از اعلام تظاهراتی از سوی «نشست» در کلن است که به طرز اسفناکی ناموفق و بدون اقبال فعالین چپ، حتی در درون شهر بوده است.

در حاشیه بایستی ذکر کنیم که تشکل‌های شهری اگر به میزان سه یا چهار برابر تظاهرات برگزار شده در کلن، نیرو در یک مراسم و یا تظاهرات بسیج نکنند آن را ناموفق ارزیابی می‌کنند، حالا «شرم آور» اینست «۱۶ حزب و سازمان و گروه فعالین» تظاهراتی می‌گذارند که تعداد شرکت‌کنندگان آن، از هواداران و حمایت‌کنندگان یک تشکل دمکراتیک شهری نیز پایین‌تر است!

وقتی لنین به شعار اپورتونیستی «حرکت همه چیز، هدف نهایی هیچ چیز!» انتقاد می‌کرد، برعلیه چنین روحیه کودکانه و تحریک آمیزی بود که مبنای استدلالش چنین است:

«امروز حتی سلطنت طلبی که جرات داد کشیدن هم ندارد، در خیابان‌ها تظاهرات می‌کند، اما چپی که باید نماینده رادیکالیسم و انقلابی‌گری

باشد، خوابش برده است.»

اگر چنین دسته گلی در کلن به آب داده نمی‌شد، کمی حوصله باقی می‌ماند که با طنز جمله توکل را تغییر دهیم و بنویسیم: «چپ آسوده بخواب که توکل بیدار است!» اما متأسفانه شیفتگی به آکسیونیسم چنان وجود توکل را در این دوره فرا گرفته که در جای جای نوشته‌اش بدیهی‌ترین معیارهای مارکسیستی لنینیستی را به فراموشی سپرده و به تحریک کودکان مشغول می‌شود. باز هم ادامه مطلب توکل: «متأسفانه اکنون قضاوت خیلی‌ها در مورد کمونیست‌ها و چپ‌های ایران این است که حرف می‌زنند و شعارهای عریض و طویل می‌دهند، اما اهل عمل نیستند. نباید گذاشت که این اتحاد هم مشمول همین قضاوت شود.»

این دیگر استدلال بسیار شکننده‌ای بود! برطبق این فرمایشات، ما، یعنی کمونیست‌ها، برای این که «پشت سرمان حرف درنیارند» که «شعارهای عریض و طویل» می‌دهیم ولی «اهل عمل» نیستیم (یعنی در خیابان‌های اروپا آکسیون نمی‌گذاریم)، بایستی «یک کاری بکنیم!» معیار تعیین خط مشی سیاسی و استراتژی مبارزاتی کمونیست‌ها، با این حساب، از تحلیل شرایط مشخص و استخراج وظایف براساس پیشبرد استراتژی انقلابی در این شرایط نیست، بلکه ما بایستی به توصیه توکل، «کاری کنیم که در و همسایه این طوری درباره ما حرف نزند!» واقعاً به این می‌گویید استدلال؟ یا فقط شانتاژی برای تحریک دیگران است؟! از قدیم گفته‌اند «خوش بود گر محک تجربه آید به میان!» برگردیم به تجربه مشخص کلن.

از رفقای حاضر در آکسیون درباره وضع آکسیون و جوانبی که بایستی به آن توجه می‌شد، پرسیدیم. اولین نکته این که به نماینده ما در شورای هماهنگی، زمانی کوتاه قبل از برگزاری آکسیون فقط «اطلاع» داده شد. یعنی به نام شورا آکسیون گذاشته می‌شود ولی حداقل برخی از نمایندگان، از چنین تصمیم‌گیری بعد از «برنامه‌ریزی» آکسیون خبردار می‌شوند. فریده ثابتی درباره آکسیون کلن می‌نویسد: «به نظرم تحوه تصمیم‌گیری غلط بود علی‌رغم آن که قبلاً هم بخاطر اصرار بعضی از اعضای شورا در رابطه با آکسیون و تظاهرات، شرایط فعلی جنبش در خارج کشور و تاثیر منفی یک حرکت ناموفق بر آینده نشست مشترک بحث شده بود، این حرکت تدارک دیده شد. آکسیونی با یک سازمان دهی بد، تدارکات بدتر و در محلی کاملاً پرت.

حتی شعارها پیش‌بینی نشده بود، بلندگوها بردشان تنها چند متر بود. تبلیغاتی به‌نظرم انجام نشده بود. چون از شهر کلن تنها عده اندکی آمده بودند. خلاصه بعد از آن همه سرو صدا، کوه موش زایید.»

مینا زرین: «از آشفستگی کار همین بس که شروع آکسیون ساعت ۱۲ بود ولی تا ساعت یک و پانزده دقیقه هنوز برخی از دوستان مشغول نصب پلاکارد بودند.»

منصور مستعان: «من به طور اتفاقی یک روز قبل از آکسیون خبردار شدم وای به حال افرادی که ما بایستی به آن‌ها خبر می‌دادیم...» این گزارشات را می‌توان مفصل‌تر نقل کرد ولی همگی آن‌ها یک سمت را نشان می‌دهند، بی‌برنامگی و ناموفق بودن چنین پیشنهادی از سوی مدافعین آکسیونیسم.

حالا نوبت ماست که بپرسیم: چرا توکل و دوستانش حرکتی را به «نشست» می‌خواهند تحمیل کنند که دیگران «در عمل انجام شده» قرار بگیرند؟ چرا علی‌رغم لفاظی‌های بزرگ‌نمایانه، چنین آکسیون مفتضحی به راه انداخته شده است؟ مسئولیت بار منفی آن را توکل تقبل می‌کند؟ اگر این مسئولیت را نمی‌پذیرد، چرا از آن دفاع می‌کند و اگر می‌پذیرد، آکسیون‌های بعدی را هم، این چنین می‌خواهد برنامه‌ریزی کند؟ اگر بلد نیست چنین آکسیون‌هایی را موفق برنامه‌ریزی کند، چرا نمی‌رود و از یک فعال تشکل‌های دمکراتیک شهری سوال نمی‌کند تا درست یاد بگیرد؟

مخالفت با چنین نوع پیشنهاددهی غیرمسئولانه‌ای دلایل متعددی دارد که بخشی از آن را در قسمت (۳.۳). بازهم درباره شبکه» و به ویژه (۳.۳.۲). نگاهی کوتاه به تجربه اتحاد چپ کارگری» اشاره کردیم. علاوه براین، به تجربه دیده شده که چنین «پیشنهاددهندگان» فقط در روی کاغذ چنین می‌نویسند و در عمل تضمینی برای حضور واقعی (و نه کاغذی) آن‌ها نیست. دلیل دیگر برای مخالفت این است که برای برگزاری آکسیون وسیع و موفق نیاز به هم‌دلی و هماهنگی بسیار وسیع‌تری است و نشست هنوز چنین هم‌دلی‌ای را مابین نیروهای شرکت‌کننده‌اش فراهم نیاورده است. سرانجام این که از نظر ما، آکسیون در خارج کشور یکی از اولویت‌ها و وظایف انبوهی است که ما بایستی به آن توجه داشته باشیم و «نشست» در مجموع چنین اولویت‌هایی و درجه اهمیت‌شان را تعیین نکرده و توافقی جمعی در این مورد به وجود نیامده است. بازهم دلایل می‌خواهید یا همین چند دلیل کفایت می‌کند که کمی از تحمیل نظر خود به جمع خودداری کنید؟

۴.۱.۴. افراد با تجربه: همان‌گونه که دیدیم توکل تبحر زیادی در تشویق به آکسیون‌های ناموفق دارد. این امر از «تجربه»! زیاد او ناشی می‌شود که چگونه می‌توان هر تشکیلات موفق را ناموفق ساخت؟! چگونه هر آکسیون وسیع را به گونه‌ای تشویق کرد و به راه انداخت که از این ناموفق‌تر و مفتضح‌تر نتوان تصور را کرد؟! و چگونه یک نشستی را که امیدهای بسیاری به آن می‌رود، به ناکامی کامل رهنمون شد! این‌ها همه‌اش «تجربه» می‌خواهد! تجربه که حتماً نباید «تجربه موفق» باشد، «تجربه ناموفق» هم داریم. خب، توکل همان طور که دیدیم و می‌دانیم «مرد عمل»! است با انبوهی از تجربه‌های ناموفق. او «گذشته‌اش چراغ راه آینده‌اش است!» بگذارید ادامه نوشته‌اش را از جایی که قطع کرده بودیم بخوانیم:

«...شورای هماهنگی را از این جهت باید مورد انتقاد قرار داد. اما انتقاد اصلی آن به خود اجلاس نخست برمی‌گردد که برخی جریان‌ها، افرادی را که برای هیئت هماهنگی نامزد کردند که هیچ تجربه‌ای در امر سازمان‌دهی یک مبارزه سیاسی نداشتند و تعداد این رفقا در هیئت هماهنگی کم نیست. در جمع شورای هماهنگی، تعداد اندکی از اعضاء تجربه و توان لازم برای یک چنین وظیفه‌ای برخوردارند. نشست آتی قطعاً باید این اشتباه خود را اصلاح کند.»

خب، از کجایش شروع کنیم؟!

اولاً اگر منظور توکل از «افراد با تجربه» همان‌هایی هستند که سمبل «تجربه‌های منفی و ناموفق» هستند، می‌توان پرسید که «افراد با تجربه» چه گلی بر سر این جنبش زده‌اند که «بی‌تجربه‌ها» زده‌اند؟ وظایفی که شورای هماهنگی بایستی مابین این دو نشست انجام می‌داد، آن چنان نبوده و نیست که از عهده انجام مجموع حاضرین شورا بر نیاید. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که توکل توقعات خود را جایگزین وظایف واقعی شورای هماهنگی می‌کند و به همین دلیل عدم انجام آن‌ها را دلیل «بی‌تجربگی» افراد عضو شورا می‌داند.

ثانیاً اگر اساساً قرار به انجام کارهایی وسیع‌تر و پیچیده‌تر باشد، آیا چیزی به نام تقسیم کار و نیز واگذاری وظایف به افراد مختلف به گوش‌تان خورده است که افراد کم تجربه در حین انجام کار از آن بیاموزند؟ تا زمانی که به افراد اعتماد نشده و به آنان مسئولیت واگذار نشود، نمی‌توان توقع رشد و شکوفایی استعدادها را داشت. هراس توکل از «غوغای» نظرات حاضر در نشست، با بی‌اعتمادی او به افراد، برای واگذاری وظایف عملی در هماهنگی کامل است! این نظریه همیشه قائل به این امر است که روابط «استادکار و شاگرد» قرون وسطی در روابط یک تشکیلات کمونیستی حاکم است و همیشه یک یا چند «استادکار» کارهای کلیدی را انجام می‌دهند و «شاگردها» نیز همیشه نقش وردست را ایفاء می‌کنند. «استادکار زیرک» (بنا به روایات) همیشه یک یا چند «فوت» کارش را از شاگرد پنهان می‌کند، تا به هنگامی که «شاگرد» گستاخی کرد و به سلسله مراتب «استادکار-شاگرد» تن نداد، با آن «فوت»ها شاگرد گستاخ را سرگشاید بنشانند و سرکوب کند.

برای ما بدیهی است که چنین روابط و تلقی قرون وسطایی در میان کمونیست‌ها و جنبش‌ها چپ جایی ندارد. وظایف را بایستی به طیف وسیع‌تری منتقل ساخت و به توانایی‌های خلاقه آنان اعتماد داشت. طبیعی است که در همان حال انتقال تجربیات به عناصر کم تجربه‌تر سازمان داده می‌شود و معیار موفقیت کار، ارتقای روزافزون نیروهای تازه به میدان مبارزه پیوسته به شمار می‌رود.

تازه، این داستان‌ها به موقعیتی بازمی‌گردد که واقعاً با نیروی کم تجربه‌ای روبرو باشیم. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، اکثریت قریب به اتفاق افراد حاضر در شورای هماهنگی (به جز یک مورد) هرکدام حداقل بیش از دو دهه سابقه فعالیت در جنبش انقلابی را دارند و چنین تصویری که توکل ارائه می‌دهد، به دور از واقعیت است.

ثالثاً برای توکل و دوستانش شاید سال‌هاست که مسئله تقسیم کار به طرز ناصحیحی حل شده است، ولی سایر حاضرین در نشست به این روش‌های استاد-شاگردی باور ندارند. گواه آن نیز رای بسیار بالای جوان‌ترین عضو شورای هماهنگی است، که توسط نگارنده این نوشته معرفی شد و او نیز لطف کرد و پذیرفت. گرایش عمومی نشان داد، آگاهانه از روش‌های بازدارنده و متحجر دوری می‌کند و به نیروهای جوان ارج می‌نهد. جالب اینجاست که تنها اعتراضی که در نشست نسبت به مطرح ساختن کاندیدای جوان مواجه شدیم، از سوی یکی از هم‌تشکیلاتی‌های توکل بود. قرابت بینشی، حداقل در این امورات خودش را نشان می‌دهد!

باری، نشست «اشتباه» نکرد، بلکه به صورت آشکار و روشنی از رویه‌های قرون وسطایی فاصله گرفت.

۴.۲.۱.۴. حالا نوبت حمله به نماینده شورای زندانیان سیاسی است: توکل فقط از شورای هماهنگی و تصمیم‌گیری نشست در مورد ترکیب آن، ناراضی نیست، بلکه نماینده ما در این شورا را نیز از «موانع» خود ارزیابی می‌کند. دوباره ادامه نوشته‌اش را بخوانیم:

«...نشست آتی قطعاً باید این اشتباه خود را اصلاح کند. البته به نظر من این تنها مانع نبود... یکی از این موانع گزاشی است که به پراتیک مبارزاتی اعتقاد ندارد و همان‌گونه که در اجلاس وسیع هم اعلام نمود، وظیفه‌ای جز انتشار یک نشریه و بحث بر سر مسائل مختلف برای چپ قائل نیست. توجیهات مختلفی نیز برای این بی‌عملی ارائه می‌شود. گفته می‌شود ما آکسیون‌گرا نیستیم و با این توجیه، مبارزه عملی به کلی نفی می‌شود.»

دوباره آکسیون‌گرا در بالا اشاراتی داشتیم و چند هفته پیش از «آکسیون موفق کلن» در نامه‌ای که نماینده ما نوشته بود بسیار روشن می‌خوانیم که:

«... نوشته شده است مگر یکی از وظایف شورای هماهنگی، سازمان‌دهی آکسیون‌های اعتراضی نبوده است. دوستان، من چنین مطلبی در بیانیه ندیده‌ام و تازه بسیار مورد اعتراض قرار گرفته‌ام که ما به شما اجازه ندادیم از طرف ما اعلامیه بدهید، آکسیون و سمینار راه بیان‌دازید و غیره.

بازهم فکر می‌کنم شورا هیچ مانعی بر سر راه جریان‌های شرکت‌کننده در نشست برای حرکت مستقل نبوده است.»

با این حال، تمایل نظری و عملی آشکاری دیده می‌شود که برفراز سر «نشست»، به حرکاتی دامن زده شود و از مجموعه حاضر در نشست فقط تاییدیه منفعلانه آن را بگیرند. ما از هم اکنون به خطرات دراز مدت و منفی چنین روحیه‌ای هشدار می‌دهیم و آن را به صلاح پیشبرد روند همگرایی جنبش‌ها چپ نمی‌دانیم.

نکته دیگری که در همین نقل قول از توکل به طرز ناشایستی به چشم می‌خورد، متهم‌سازی و در واقع ترور شخصیت رفقای است که سال‌ها در

زندان‌های شاه و نیز جمهوری اسلامی برعلیه بی‌عدالتی و ستم سرمایه به مبارزه مشغول بوده و در واقع سمبل مقاومت کمونیستی و آرمان‌خواهی والا و انسان‌گرای مارکسیستی هستند. تصویر توکل «از گرایشی که به پراتیک مبارزاتی اعتقادی ندارد»، روش رایجی از ترور نظر براساس تحریف نظر طرف مقابل است. از سوی دیگر، توکل دیالکتیک ارتباط نظر ما را از همبستگی روند نوسازی جنبش چپ، شکل سازمانی آن، و بسیج نیروها بر حول رسانه آلترناتیو درمی‌یابد. طرح آلترناتیو چپ، بدون سازمان‌گری رسانه آلترناتیو هیچ و پوچ است. در نشست نخست نیز او درکی عامیانه درباره نشریه مشترک ارائه داد که در همان جا به آن پاسخ داده شد، ولی وی از مارکسیسم عامیانه دل‌نمی‌شوید و اسباب زحمت دوباره‌ای برای ما می‌شود که مقدمات کار را به او گوشزد کنیم. (رجوع شود به بخش ۳.۲. رسانه آلترناتیو و چپ ایران)

۵- جمع‌بندی: چشم‌اندازها و امیدواری‌ها

نمی‌توان در این نوشته مقدماتی بدون ناروشتی به تمام جزئیات مباحثات پرداخت ولی چنین چشم‌اندازی برای کاربست روشی کارآمدتر برای روشن‌گری سیاسی چپ دیده می‌شود. کار مستمر و پیگیرانه‌ای که فعالین مستقل در گوشه و کنار دنبال کرده‌اند، اینک قادر است به مرحله‌ای بالاتر و پربارتر برای حل معضلات جنبش کمونیستی دست یابد. ما پیشبرد عملی چنین روندی را با یک یا دو نشست خلاصه نکرده و نمی‌کنیم و روند نوسازی جنبش چپ را از توافق بوروکراتیک بر سر این یا آن پلانفرم ارجح می‌دانیم. تاکید بر چنین روندی، تاکید بر خصیصه جنبشی و پویای پراتیک ماست.

اگر نشست دوم قادر به تشکیل گروه‌های کاری حول پیگیری چنین مباحثاتی شود، آن‌گاه امیدواری‌های بیشتری به تدارک کاری جمعی‌تر، کیفی‌تر و رادیکال‌تر به وجود می‌آید.

۴۰۰۴۰۴۰۴۸

پی‌نوشت‌ها:

۱. برهان، درباره بیانیه نشست مشترک برخی از سازمان‌ها و فعالان کمونیست، تک برگی راه‌کارگر، شماره ۱۲۵، چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۰ سپتامبر ۲۰۰۱
۲. وام گرفته از شعر سعید سلطانپور، «چهار حرف»
۳. رجوع شود به ضمیمه یک: سازماندهی جنبش امروز
۴. رجوع شود به ضمیمه دو: نامه سرگشاده
۵. چکیده نظرات هیئت حزب کمونیست ایران و کومه‌له در نشست مشترک، جهان امروز، نیمه اول شهریور ۱۳۸۰، نیمه اول سپتامبر ۲۰۰۱، ش ۶۷، ص ۴
۶. همان، ص ۶
۷. لنین، چه باید کرد؟، در: مجموعه آثار، ترجمه محمد پورهرمان، ص ۷۳
۸. اپوزیسیون خارج پارلمانی (Ausserparlamentarische Opposition - APO): «آپو» مخفف جنبش اپوزیسیون چپ در آلمان غربی در انتهای دهه شصت میلادی است. این جنبش با تشکیل «ائتلاف بزرگ» احزاب دمکرات مسیحی و سوسیال مسیحی (CDU/CSU) و سوسیال دمکرات (SPD) در ۱۹۶۶ شکل گرفت. با چنین «ائتلافی» میان احزاب اصلی راست و چپ در آلمان، عملاً پایه فرضی برای یک جریان مخالف در داخل پارلمان از بین رفت. جنبش دانشجویی رادیکال، چپ لیبرال‌های متشکل در «باشگاه جمهوریخواهی»، مجامع کلیسایی و گروه‌های وابسته به اتحادیه‌ها، اتحاد غیررسمی‌ای را شکل دادند که منشاء و پایه بسیاری از تظاهرات‌ها و اقدامات سیاسی با اهداف مشخص و محدود بود. (آکسیون‌هایی با موضوع معین: اعتراض به واقعه معینی نظیر جنگ ویتنام و اعتراض با شستشوی افکار عمومی توسط انحصار رسانه‌ای اشپینگر مالک نشریاتی مانند Bild، یا گرایش‌های پلیسی و احکام ناعادلانه قضایی...)
- بعد از پیروزی سوسیال دمکرات‌ها به رهبری ویلی برانت و تشکیل رژیم ائتلافی سوسیال دمکرات (SPD) و لیبرال (FDP) در سال ۱۹۶۹، تلاش برای جذب این جنبش‌ها به داخل سیستم حاکم آغاز شد. تجزیه جنبش خارج پارلمانی از سویی به گروه‌بندی‌هایی منجر شد که با استفاده از امکانات سیستم حاکم می‌خواستند به تغییرات مورد نظرشان دست یابند. شعار این گروه‌ها «پیشروی از طریق نهادها» بود. گروه‌هایی دیگر، مانند فراکسیون ارتش سرخ (RAF)، مبارزه برعلیه طبقه حاکم را از طریق مبارزه زیرزمینی و مسلحانه به پیش بردند.
- برای اطلاعات بیشتر در مورد (RAF) مراجعه کنید به:

- در سرزمینی مثل آلمان با تاریخچه فاشیستی‌اش، گفتگو با گیزلا، گفتگوهای زندان، ش ۳، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۲۳-۱۱۷
- پی‌گردی با شلیک مرگ، شکنجه سفید...، گفتگو با مانو، گفتگوهای زندان، ش ۳، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۳۵-۱۲۵

9- Dieter Rucht, Neue Soziale Bewegungen, in Uwe Andersen/Wichard Wozke (Hrsg.), Handwörterbuch des politischen Systems der Bundesrepublik Deutschland, Bonn 1992, S364

10- Joseph Huber, Alternativbewegung, in: Wolfgang W. Mickel in Verbindung mit Dietrich Zitzlaff (Hrsg.), Handlexikon zur Politikwissenschaft, Bonn 1986, S. 5-9

۱۱. لنبن، چه باید کرد؟، در: مجموعه آثار، ص ۸۲.
۱۲. توکل، برای موفقیت اجلاس دوم تلاش کنیم، نیمه اول ژانویه ۲۰۰۲، ص ۵ (من از متن مقاله ارسالی استفاده می‌کنم. بنابراین شماره صفحات بر اساس متن مقاله است).
۱۳. سپهر، فرهاد؛ سازماندهی جنبش امروز، گفتگوهای زندان، ش ۲، پائیز ۱۳۷۷، ص ۴.
۱۴. همان، ص ۸.
۱۵. کلیبی، جابر؛ کنفدراسیون سوسیالیستی، مناسب‌ترین ساختار برای سازمان یابی هدف‌مند کمونیست‌های ایرانی در خارج کشور!
۱۶. م. ایوب، نصرت، عباس سماکار، بیانیه پیشنهادی به نشست مشترک دوم نیروها و فعالین کمونیست و چپ، در: بولتن مباحثات، ش ۴، فوریه ۲۰۰۲، ص ۲۱، ۲۲.
۱۷. سعید، مسئله اتحاد و پراکندگی نیروهای چپ، در: بولتن مباحثات، ش ۴، فوریه ۲۰۰۲، ص ۲۶.
۱۸. نادر، پاسخ به سوالات، بولتن مباحثات اتحاد چپ کارگری، دوره دوم، ش ۴، ۵ فروردین ۱۳۷۹، ص ۱۵.
۱۹. همان، ص ۱۵.
۲۰. برهان، درباره بیانیه نشست مشترک برخی از سازمان‌ها و فعالان کمونیست، تک برگی راه‌کارگر، ش ۱۲۵، چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۰، سپتامبر ۲۰۰۱.
۲۱. صالحی، منوچهر؛ همکاری «دمکراتیک» نیروهای مخالف دمکراسی؟، طرحی نو، ش ۶۱، اسفند ۱۳۸۰، ص ۱ و ۱۵.
۲۲. توکل، برای موفقیت اجلاس دوم تلاش کنیم، نیمه اول ژانویه ۲۰۰۲، ص ۲.
۲۳. همان، ص ۲.
۲۴. رجوع شود به ضمیمه دو.
۲۵. توکل، همان، ص ۳.
۲۶. همان، ص ۳.